

فاسئلوا اهل الذکر ان ینکمکم لعلکم

الحمد لله المتعام در این ایام سعادت التزام رساله مفیده و عجاله سدیده
در علم کلام احقاق حق و در ابطال اعتراضات الذخائر سمنی به

فاطحة البرهان

۲۸

مولف

عوارف و معارف ادب فواضل فضائل باب الیف التخلل الحمید
حلیف النصل السعیدہ جناب المولوی السید علی کبریٰ بنی الرندی سلمه الله تعالی

در مطبع راجه سیم پری لاهور مطبوع گردید

معرفت خادم حسین مصباح سند

ست موجوده کتب مصنفه حجة الاسلام محبت العصر والزمان مولينا سيد علي الحائري لاهوري

ت المقصود و حالات نام ہندی و دروزناقاویانی حال سچ و وصال و پیا جوج و ما جوج چار جلد قیمت
السلامہ عقائد مذہبیت بطور خلاصہ و بیخ و بن چکمانہ آجکل کے نوجوانوں کی واسطے اسکے مطالعہ کی سخت ضرورت ہے
حضرت محمد و ائمہ اثنا عشر کی امامت و امام حسین کی شہادت کا انجیل و تورات و زبور سے ثبوت
الطائفت المشاہیر سے جلد اسمیں ہر جلد کے خطوط انشا پر واری عربی زبان کی قابل دید ہے قیمت تین حصے
توحید فدک ایمان الی طالب سیاہ و عبد القادر احرار باب فاطمہ احرار
قرآن مجید و احادیث و کتب معتبرہ و کتب معتبرہ و کتب معتبرہ

104

10



Small



10

10

16

1

10

پیر جو حسن مرصوعی سی لاہور مبارک خوری

توثیق و تقریظ

از آیت الله فی الانام حجة الاسلام مرجع الاعلام امام المفسرين العظام
افتخار المجتهدین الکرام علم الهدی فقیه اهل بیت المصطفیٰ مولانا
ابو تراب السید علی الحائری القمی لاهوری مجتهد العصر مملکت سندھ پنجا

باسمہ سبحانہ

الحمد لله على نواله والصلوة على خواص رجاله والسنة اقواله ومصادر افعاله واسمائه
امثاله علل الوجود ومفاتيح افعاله اسرار السجود ومحمد واله اما بعد ايس رساله شريف
مستيفه موسومة به قاطع البرهان كدر حقيقت برهان قاطع است از مصنف
عوارف ومعارف اداب فواضل وفصائل آية اليق الخلال العلية الحميدة
حليف الخصال البهية السعيدة الحائز اسنى مكارم المجد والسداد والبالح اقصى معارج
الرشاد والارشاد جناب المولوى السيد على اكبر التتبي الرندوى خصة الله بجلال
المواهب واسمى الله عليه فواضل النعم والرعائب مے باشد بمطالعہ چند مواضع
آن پر داختم تهذيب وترصيف باحسن اسلوب وتركيب وتاليفش بهنج مرغوب
منوده اند فلقد اجاد فيما افاد و خاص فنان المراد ومحض لب الحق ما ليس عليه
يزاد حرسه الله خالق الليل والنهار ومكتنه على بساط النشاط والاسبشار

بحق سيد الابر وآله الاطهار

من مبارک حویلی لاهور
منقہ خادم الشریعہ المطهرہ - علی الحائری تعلیم

توفیق حجت الاسلام طه طه طه
 که با جمیع وراثت تفسیر اوانح
 مخفی مانند که تفسیر اوانح التشریل
 که در نزد و حج ذبیح شایسته
 و نشر علوم و اسرار آل محمد علیهم
 امر و کثرت بیست که مشتمل و بدین
 ندارد البتة از باب ثروت و ثروت
 در طبع و نشر انکشاف مستطاب
 سعی نمایند خدمت شایسته
 برین مبین و شرح شایسته
 که فیوضات او تا در اسن قیامت
 از باقیات حاصلات خواهد بود
 سن لا حصر الجانی الواقع
 البتة فی المشرق بالسلامة الطبیعی

تفسیر اوانح التشریل

مخفی ننماند که مصنفات حجة الاسلام والمسلمین ناصر الملت والدين دامت اللہ فی العالمین صدر المحققین
 مولینا السید علی الحائری مجتهد العصر والزمان لاهور در تائید و تشیید مذہب حق الهادی
 دار و که کتابی بیکر ندارد و خصوصاً اوانح التشریل و سواطع التاویل که بصیت جلالت و
 عظمتش عالم را فرا گرفته و آثار مہدایات و برکاتش در قطار و معصار رسیده است که حج اسلام
 غنیات عالیات و مجتہدین ایران در مدح و تجلیل و تعظیم و تفہیم این تفسیر جامع العلوم دقیقہ و گزشت
 نفرموده اند و ہمگی بر توحید و تہذیب و مفسر علامہ اتفاق و اطہانی دارند و اعتراف جسته اند کہ بوجد
 این تفسیر ضرورت ہیچ تفسیر باقی نماند چه این تفسیر براساس ہر شئی و مجتہدی و مقتدا
 مقتدی در تحصیل علوم قرانیہ معلم کامل است چه در این تفسیر تمامی اعتراضات یہود و نصاری
 و مجوس و مجمل مخالفین را محققانہ و فلسفیانہ جوابات ذیل ہر است لولیتہ میفونند اما قسوس و مجسمات
 و ہر خون عصر میمون از مجلدات این تفسیر جامع العلوم غیر از چند جلد اقبال طبع رسیده شدہ لیکن
 بمصادق الاشیاء مرہونہ و باوقاٹھا در این جزء زمانی بتوفیق این زمان مجلد خامس
 ہم مطبوع گردید و چونکہ از قیمت مجلدات ہمیں تفسیر جامع العلوم بفرع شاعت دین و دگرگت
 و رسالہ مینیہ چاپ میشوند لہذا امید است از ناظرین این تفسیر کہ در نزد و حج و شاعت این بکوشند و موئین
 تر غیب خریداری مجلدات این تفسیر نمایند از متمولین امر و موئین قیمت ہر جلد این تفسیر مبلغ پانچ روپیہ
 و از غریب موئین شدہ و بیکر است مجلدات مطبوعہ این تفسیر حسب ذیل اند جلد اول جلد ثانی جلد ثالث جلد سادس
 جلد ہفتم جلد ثانیہ جلد ثانیہ جلد ثالث عشر جلد رابع عشر جلد خامس عشر و تاکنون میانی مجلدات چاپ شدہ اند و
 جلد سادس عشر و جزئیات لایف است امید است تدوین عتقوب مجلدات غیر مطبوعہ ہم بپایان انتشار خواهند یافت
 المشتہر آغا سید ابوالفضل رضوی القمی مبارک حویلی لاهور

قرط

حجة الاسلام والمسلمين الامام الطاهر
آية الله العالمين اخو نبي محمد كاظم خراساني

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لله در مولف صبيث انه سلم الله تعالى افاد و اجاد و اتى
لما هو فوق المراد من الحق المجاني محمد كاظم الخراساني

محمد بن کاظم

فاطمة طمع البهائم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآله
الطيبين الطاهرين المعصومين ولعنة الله على أعدائهم
أجمعين إلى يوم الدين :- اما بعد حين گوید احقر العباد حرمی سید علی
اکبر البتئی الرندوی محققی شماند بر عموم اخوان دینی و ظلانی ایمانی اینک چون در ایام
اشتغال به تحصیل علوم دینییه در ارض اقدس نجف علی من مشرفیها آلاف الف
من الحیات والتخف شنیدم که مذهب و بابی و غیره در آن خطه رواج و دین
شیعیان را یغما و تاراج می نمایند لهذا این وجیزه را بر رسم تحفه تالیف نمودم و ذخیره

آخرت قرار دادیم و به قاطع البرهان در اثبات خلافت خاصه از برای مولا امیرالمؤمنین
 امید مؤمنان علیه صلوات الله الملائک المنان موسوم ساختیم امید از
 متفغین اینکه در حیات و ماتم از دعائی خیر فراموش ننمایند و ما توفیقی الا بالله
 و توکلت علیه و بر سه مقصد و سه ابواب و یک خاتمه مترتب ساختیم و اما مقصد
 اول در وجوب نصب امام است و مقصد دوم در شرائط امام است و مقصد
 سوم در خصائص امام است و اما باب اول در بعض اخبار از علمائے عالمین
 وارد شده است و در تفاسیر آنها است و باب دوم در سبقت ایمان امیرالمؤمنین
 علی بن ابی طالب و در عصمت انبیاء است و باب سوم در آیه غار است و اما
 خاتمه در بعضی عبارات از زبان مبارک پیغمبر منقش در شان امیرالمؤمنین رسید
 است در آنها است و اما مقصد اول که در وجوب نصب امام است بدانکه امت
 اختلاف کرده اند در اینکه نصب کردن او ضرور و واجب است یا نه و بر تقدیر
 وجوب بر حق تعالی واجبست یا بر امت و ایضاً خلافتست که عقل حکم میکند بر
 وجوبش یا شرع معلوم شده است و آنچه فرقه ناجیه امامیه اتفاق کرده اند آنست
 که واجبست بر پروردگار عالم عقلاً و سمعاً نصب کردن امام اما عقلاً چندین وجه
 است اول آنکه هر دلیلی که دلالت بر وجوب فرستادن پیغمبران میکند دلالت
 بر نصب امام نیز میکند البتّه معلوم است که مردم را در انتظام امور دین و دنیا
 ایشان ناچار است از رئیس و سرکرده که در امور مختلفه ایشانرا برادر است
 هدایت نماید و رفع محاصره و منازعه و مجادله و مغالیه ایشان که بالضرورت در
 معاملات و معاشرات ایشان رو میید بدو بر وجه حق و صواب از ایشان بکنند
 عقول در این معنی مقطوراتند و چنین کسی یا نبی است یا امام که جانشین اوست
 خصوصاً بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که او خاتم پیغمبر است و بعد از او
 امید بعثت پیغمبر دیگر نیست وجه دوم آنکه نصب امام لطف است و لطف بر
 خدا عقلاً واجبست و ایضاً اصلاح بر حق تعالی واجبست و شکی نیست در اینکه اصلاح
 بحال عباد و جمیع احوال و ازمان وجود رئیس و حاکم علی الاطلاق که اختیار بر

و دنیائی ایشان بدست او باشد و چنین رئیس یا پیغمبر است یا امام در زمانیکه
 پیغمبر نباشد منحصر است در امام و چه سوکیم آنکه چون بعثت حضرت رسول صلی الله
 علیه آله مخصوص زمان آنحضرت نبود بلکه مبعوث است بر کافه خلق تا روز قیامت
 و از برای ایشان کتابی آورد و شریعتی از جانب خدا مقرر شد و آداب و سنن
 در هر امری حتی خوردن و آشامیدن و غیر ذلک از برای ایشان مقرر کرد
 و در فرائض و مواریث و قضایا و معاملات و احکام و اقیقه حقه بوحی الهی مقرر
 نمود و مدت آنحضرت مدت قلیله بود و در آن مدت جمع قلیله ظاهرا اذعان کردند
 که اکثر اینها نیز باطن منافق بودند پس هیچ عاقله تجویز این میکند که امری خداوندی
 چیزی عظیم است چنین امری تا تمام بگذارند و حافظی برای این ملت و شریعت و
 کتاب و سنت و معصوم و ماموم از کذب و سهو و تغیر و تبدیل باشد مقرر نکند و کفایت
 مجلس و غامض و جوه و محله در میان ایشان بگذارند که هنوز آن کتاب جمع و مرتب
 نیافته باشد و آنچه در میان باشد و رعایت اجمال باشد و هر کس بخوی بفهمد و منفسر
 از برای آن تعیین نماید یا آنکه هزار و یک احکام ضرورت در ظاهران نباشد و
 احادیث و سنت در نهایت اختلاف و تشویش باشد و لو سنان چند را که سر
 انواع اغراض فاسده داشته باشد صاحب اختیار امت گرداند که هر باطلی خواهد
 برای خود تعیین نمایند و آن باطل و جاهل هر امری که روید صحابه را جمع کند و
 خود مانند خبری که در کل ماند و باشد و از این و از آن پرسد تا بمقتضای اعراض
 باطله خود یکی ترجیح دهد هر که بجهل از عقل داشته باشد چنین امری را بر خدا و رسول
 روانیدار و خداوند بآن لطف رحمت نسبت لعباد و خصوصاً این امت و پیغمبر
 بآن مهربانی و شفقت در حق امت چگونه راضی باین حیرت و ضلالت بایشان
 بشوند و پیغمبر بزرگوار که آن ازارها بر بدن شریف و نفس لطیف خود برای
 هدایت امت قرار داد چون شود که بمرتبه دست از ایشان بردارد و در پی
 و مقالنه که در پی بیمار میشود و برای شفقت بر رعیت خود و مزاح خود یکی کسی
 را تعیین مینماید و وصیت برای ایشان میکند و ضابطی برای متروکات خود تعیین

میکند و پیغمبر آخر الزمان از دنیا میرود و برای دین و ملت و کتاب و سنت و امت
 و امت خود کسی را تعیین نمیکند پس اگر در این باب عقل حکم نکند در هیچ بدهی حکم
 نخواهد کرد و وجه چهارم آنکه مخالفان نیز معترفند که عادت مقررده حق لقای در
 جمیع انبیاء علیهم السلام از آدم تا خاتم انبیاء آن بود تا خلیفه برائے ایشان تعیین
 نمیشود و ایشان از دنیا رحلت نمیشودند و سنت حضرت رسول صلی الله علیه
 و آله در جمیع غزوات و سفرهای جزئی که آنحضرت از مدینه مشرف میفرمود و عادت
 آن بود که تعیین رئیس و خلیفه میفرمود و جمیع بلاد و قرایه اسلام البته حاکمی
 نصب نموده و امر ایشان را بجا و نمیکذاشت پس چون در این مفارقت کبری
 و سفر بے انتهای احوال ایشانرا مهمل و امور ایشانرا معطل میگذاشت چنانکه ترتیب
 امامت چنانچه دانسته نظیر منصب جلیل نبوت است اگر امام را مردم اختیار
 توانند کرد باید که بنی را مردم اختیار نیز نمایند و آنرا در دین باطل است اتفاقاً
 و اینها بر مصلح عامه عباد و عقول ناقصه امت کی حکم میتوانند کرد و عقلای صفا
 تدبیر بسیار است که کسی را از برای انتظام قریه یا حکومتی تعیین نمایند و در اندک
 وقتی ظاهر میشود که خطا کرده اند و تغییر میدهند پس بریاست دین و دنیای عام
 خلق چگونه عقول مردم وفا کنند و اینها عصمت در آن شرط است چنانچه معلوم
 خواهد شد بغیر حق تعالی بران مطلع نمیتوان شد و اوله عقلیه در این باب بسیار
 است چنانچه در باب قضا و قدر مذکور خواهد شد و آیات که دلالت بر نفس امت
 و خلافت امیر المومنین میکنند بعضی را در نسخ و دیگر جمع نموده و آلاء هم چند آیه
 راجحت آوردیم اول آیه وافی بایه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم
 نعمتی یعنی امروز کامل گردانیدم بر شما نعمت خود را و شکی نیست در اینکه امام از
 معظم ارکان دین است و هیچ نعمتی برائے صلاح دین و دنیای امت اعظم از آن
 نیست پس باید که حق تعالی نصب امام برائے امت کرد باشد با وجود آنکه احادیث
 مستفیضه از طرق خاصه و عامه وارد شده است که این آیه شریفه بعد از نصب
 امیر المومنین علیه السلام در غدیر خم نازل شد و هم در آیه کریمه و قالوا لا نؤذک هذا

الْقُرْآنَ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقُرَيْشِيِّينَ عَظِيمٍ أَهْمُ لَيْسَ بِهِمْ رَحْمَةُ رَبِّكَ وَلَمْ يَكُنْ مِنْهُمْ
 يَتَنَبَّهْهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ
 لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ سُلْطَانًا وَرَحْمَةً رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَحْكُمُونَ مفسران
 خاصه و عامه گفته اند كه بعضی از كفار قریش میگفتند كه چرا فرستاده نشد این قرآن
 بر دو مرد عظیم از اهل مكه و طائف مانند ولید بن مغیره كه در مكه و عروه بن مسعود كه در
 طائف كه ایشان اموال و باطین بسیار دارند و حق تعالی در رد قول باطل ایشان
 فرمود كه آیا ایشان قسمت میکنند رحمت پروردگار تو را یعنی پیغمبر را و دیگران را
 میدهند ما تقسیم کردیم میان ایشان معیشت ایشان را در زندگانی دنیا و بعضی
 را بلندتر کردیم از بعضی بحسب دنیا بدرجات بسیار تا آنكه بیکدیگر محتاج باشند و
 بعضی از ایشان بعضی را بكارهای خود بدارند و باین سبب احوال عالم منتظم گردد و در
 حال آنكه رحمت پروردگار تو بهتر است از آنچه ایشان جمع میکنند از اموال فانیه
 دنیا یعنی هرگاه ما قسمت اموال و زخارف دنیا را كه نزد ما قدری و اعتباری ندارد
 بایشان نگذاریم بلكه خود تقسیم كنیم پس چگونه قسمت نبوت را با این رفعت شان باختیار
 ایشان گذاریم و هرگاه دانستی كه مرتبه امامت نظیر درجه نبوت است و هیچ نعمتی بآیات
 نمیرسد پس باید كه آنرا نیز باختیار مردم نگذارند و خود نصب تعیین نمایند و این
 معنی نهایت و صروح دارد و از این آیات كرمیه اگر رد و تخصیص و عناد دیده
 بصیرت مخلصان را بنوشاند سیم حق تعالی میفرماید وَ رَبِّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ
 وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ یعنی پروردگار تو
 می آفریند هر چه را میخواهد و برمیگزیند هر كه را میخواهد و بنوده است ایشان را
 اختیاری و منزه است خدا از آنچه ایشان شرکاء او میکردند و دلالت این
 آیه نیز ظاهراست بر آنكه برگزیده برائے امور دین و دنیا خدا نه خلق و مفضل
 روایت کرده اند كه این آیه بر دو آنها نازل كه گفتند چرا خدا پیغمبر را بدگرانی
 بلا و چهارم آیات بسیار است كه دلالت میکند بر آنكه خدا متعالی همه چیز را در قرآن
 مجید بیان فرموده است مثل مَا فَوْطَنَّا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ یعنی تفصیر كردیم

در کتاب از هیچ چیز و کل شیئی فصلنامه تفصیلاً و هر چیز را تفصیل و او هم تفصیل
 دادنی و لا یطیب و لا یابس الا فی کتاب مبین و هیچ نزدیکی نیست مگر در
 کتاب ظاهر کننده است پس هرگاه حق تعالی همه چیز را در کتاب بیان فرموده
 باشد چون تواند بود که تعیین امام از اسم امور است بیان نفرموده باشد
 پیغمبر حق تعالی فرموده است که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم
 یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و آنها که صاحبان امرند از شما
 و چنانکه اطاعت خدا و رسول عام است باید که اول الامر نیز عام باشد معلوم
 است که حق تعالی امر نمیکند که مردم در همه امور و اطاعت هر امری و صاحب
 حکمی بکنند پس باید که اول الامر نیز مثل رسول باشد در اینکه خطا و غلط و دروغ
 و گناه و سهوا و از او صاف و نشود و الا لازم آید که حق تعالی امر کند بچیز چند که از
 آنها پنهانی کرده است و چنین کسی امامست که حق تعالی نصب کرده است و
 معصوم است از خطا و بالاتفاق غیر آنکه اثنا عشر صلوات الله علیهم صاحبان
 مرتبه نیستند مقصد و ویم در بیان شرائط امامت است بر قول متکلمین جبران خطا
 در علم و الا تفصیل مفضول و ترجیح مرجوح لازم آید و آن بحسب عقل قبیح است الا
 حق تعالی میفرماید اَفَمَنْ يَهْدِيْ اِلَى الْحَقِّ اَحَقُّ اَنْ يَتَّبِعَ اَمْ مَنْ لَا يَهْدِيْ
 اِلَّا اَنْ يَهْدِيْ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُوْنَ یعنی آیا کسی هدایت میکند بوسی
 حق سزاوارتر است با این که مردم بپروی او کنند یا کسی که خود نمیتواند هدایت
 یافت مگر آنکه دیگرے او را هدایت کنند پس چه میشود شمار را نمیفهمید و چگونه علم
 میکنید تجویز عدم افضلیت امام و الا یضاً فرموده است هَلْ لِّیَّتَوَيَّ الَّذِينَ
 لَعَلَّكُمْ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ اَتَمَّتْ لَكُمُ الْاَلْکِبَابُ یعنی آیا مساوی میباشد با هم آنها که صاحب
 علم و دانائی اند و آنها که صاحب علم نیستند متذکر میشوند این را که صاحبان علم
 و ایتنا فرموده است فَاَسْأَلُوا اَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ یعنی رسول
 کنند از اهل علم یا از اهل قرآن اگر نمیدانید و چون حق تعالی وحی کرد بیک که اهل حق را
 فی الاذن من خلیفته بدستیکه من میخواهم در زمین خلیفه و جانشین قرار دهم ملائکه گفتند

که آیا قرار میدهد در زمین کسی را که فساد کند در زمین و بر سر بندهای مروج و ما
تبع میکند تعلق حق تعالی فرمود که من میدانم چیزی که شما میدانید پس حق تعالی اسرار
تعلیم آدم کرد و بآن محبت بر ملائکه تمام کرد و که چون او از شما اعلم است اختلاف
سزاوارتر است پس معلوم شد که اعلم بودن موجب استحقاق... اختلاف است و
ایضا چون بنی اسرائیل قبول پادشاهی طالوت نکرد و ندان حق تعالی فرمود که او را
تقصیل و او بکم بریادتی علم و جسم پس معلوم شد که مناط ریاست و پادشاهی باو
علم و شجاعت است چه ظاهرش آنست که زیادتی جسم قوت و شجاعت نه بدی
بدن چنانچه آیات چند از قرآن مجید که در این باره آمده است و دیگر از اینها باید ملاحظه شود
اینست وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ
إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ عَلَيْكُمْ وَ زَادَكُمْ بُسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ إِلَىٰ آخِرَاتِهِ
و ویم از شرایط امامت عصمت است و اجماع علماء امامیه و قلیلی از عامه نیز
قابل و معتقد است بر آنکه امام نیز مثل پیغمبر موصوم است از اول عمر تا آخر عمر
از هیچ گناهان کبیره و صغیره و احادیث متواتره بر این مضمون وارد شده است
و ایضا امام امین حق تعالی است بر دین و دنیا مروج هرگاه خود و راه
احکام الهی خیانت کند که قابل امامت خواهد بود بلکه محل امامت خواهد بود و بقول
حق تعالی أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ أَنْهَهُم عَنِ الْفَسَادِ وَ أَنْتُمْ لَا تَفْقَهُونَ
اینهاست که من ترا که دانید هم امام از برای مردم حضرت خلیل از این خطا جلیل
بسیار شاد شد و از برای فرزندان خود و طلب کرد و گفت از و ریت من نیز
امام قرار ده حق تعالی فرمود لَا يُنَالُ عَهْدِي بِالظَّالِمِينَ یعنی نمیرسد عهد است
من بظالمان و هر صاحب معصیتی سزاوار است بر نفس خود و هر وقت از او
مغفود که معصیت کند بر او صادق خواهد بود که عهد امامت با و نمیرسد و ایضا
عمده فائده در نصب امامت آنست که حفظ ناموس شرعیت بکند و حافظ کثرت
باشد هرگاه معصیت و خطا بر آورد و باشد امام و دیگر باید که او را از معصیت منع
نماید و خطائی که از او صادر کرد و او خطا هر سزاوار پس او امام کل خواهد بود و

اول و ایضا بر امت واجبست که اطاعت او بکنند و زوالاً و فعلاً چنانچه در آیات و
 معلوم شد و ایضا همتی از منکر بر ایشان واجبست اگر مخالفت بکنند یا اطاعت
 و رعایت امام دارد و اگر نکنند ترک واجب کرده خواهند بود و اگر خوب است
 غیر حرام باشد پس باید ایشان را امام دیگر باشد که حلال و حرام از او اخذ کنند
 پس محتاج بدوام خواهند بود و اگر او هم معصوم نباشد محتاج با امام دیگر خواهند
 بود پس لازم میآید تبیین یا منتهی میشود با امام معصوم و این دلیل بچند دلیل بریکو
 و بعد از تامل معلوم میشود و سیم از شرائط امامت است و نزد امامیه دوازده
 بودن امام است و آن نصوصی که بخصوص هر یک از آنکه صلوات الله علیهم
 وارد است معلوم خواهد شد انشاء الله و سنن بیان بحکمیک از این سه شرط قابل
 نیستند و این سه صفت مشکلی نیست و ذکر کرده اند و گفته اند باید صفاتی که در غیر
 مذکور شد در او نیز باشد علامه مجلسی ره در حق الباقین میفرماید که سلطان العل
 المحققین نصیر الملک الدین در بعضی از رسائلش گفته است که در امامت
 شرط است معتبر است اول معصوم بودن او از گناهان کبیره و صغیره یعنی
 مذکور شد و ویکم آنکه عالم باشد هر چه در امامت بآن محتاج است از علوم دینی
 و دنیوی مثل احکام شرعی و سیاست بدینی و آداب حسنه و دفع دشمنان و
 و رفع شبهات ایشان زیرا که قرار امامت بدون اینها حاصل نمیشود و سیم
 شیخاعت برائے مردم دفع فتنه ها و بر انداختن اهل باطل و غالب گردانیدن
 دین حق زیرا که اگر او سر کرده است بگریز و ضرر عظیم بدین میرسد بخون گریستن
 بعضی از رعایت چهارم آنکه در جمیع صفات کمال را داشته باشد مانند شجاعت
 و سخاوت و مروت و کرم و علم و هر چه از صفات کمال باشد از هر رعایت خود
 کمال تر باشد و الا تفصیل مفصول لازم می آید و آن قبیح است نزد عقلا و هم
 آنکه پاک باشد از عیوبی که باعث نفرت مردم میگردد و خواه در خلقت باشد
 کوری و خره و عیسی و خواه در خلق باشد مانند ثعلب و حرص و کج خلقی و خوم و رایل
 مانند دناست نشیب و ولد الزنا بودن و تهمت و رنساب او یا پدران او و

خدا در فرع مثل صفات تبارکی است و افعال یکی زیرا که اینها منافات باطلعت
 دارند بششتم آنکه قریب و منزلت او نزد خدا تعالی از همه کس بیشتر باشد و زود و عاود
 و طلعت او از همه بیشتر باشد و هفتم آنکه معجزات او از او ظاهر شود که دیگران از او عاود
 باشد تا آنکه در وقت ضرورت دلیل حقیقت او باشد و هشتم آنکه امامت او عام باشد
 و امامت منحصر در او باشد و الا موجب مساوی در میان رعیت گردد و اثبات این
 مدعی باجماع و احادیث متواتره اولی است مقصود سیم در بیان صفات و خصال
 امام است که از احادیث معتبره ظاهر میشود و اینها در احادیث بسیار است
 مجلسی در حلیۃ القلوب ذکر فرموده است و در این رساله بعضی را با این بیانیم
 کلینی بسند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است امام را ده علامت
 است پاکیزه و ناف و ختنه کرده متولد میشود چون آنکه کلمه ماور بر برمی آید دستها را
 بر زمین میگذازد و صد البته او تن بلند میکند و محکم میشود با خفاشت جنابت در او بهم
 نرسد و دیده اش بخواب میرود و دلش بخواب نگیرد و یعنی آنچه واقع میشود در آن حال
 میداند و خمیازه و کماکش نمیکند و از پست سر می بیند چنانچه از پیش روی بیند
 و فضل از او جدا میشود بومی مشک از او می آید و زمین را خداوند مومل کرده است
 که آثر او پوشاند و فرو برد و زره حضرت رسول صلی الله علیه و آله را می پوشند
 قاتش درست می آید و هر کس دیگری می پوشد خواه در از خواه کوتاه یکشمرش
 زیاده می آید و ملک او را سخن میگوید تا آخر عمرش و ابن بابویه رحمة الله علیه از
 حضرت امام رضا روایت کرده است که داناترین مردم است در حکمت و علم
 و دقائق امور از همه در پیش است و پیر گار و بر و بار تر و شجاعت تر از همه کس
 است و عبادتش از همه بیشتر است و سایه ندارد و شاید مراد آن باشد گاه
 چنین است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آئین که بول و غالیط او
 را کسی نمیدید و زمین مومل بود و بانکه با آنچه از او بیرون می آید فرو برد که بر مردم ظاهر
 نشود و بولش بومی مشک خوشبو تر است و مردم از جان ایشان که او را مقدم دارند
 بر خود در هر باب و جان خود را بخار و فدائی او نمایند بانکه مردم این حالت را نسبت

با هم میرسانند و شفق و مهربان تر است بر ایشان از پدران و مادران ایشان
 تو واضح و فروتنی او نزد خدا از همه کس بیشتر است و آنچه مردم را بان امر میکنند
 زیاده از دیگران بان عمل کند و آنچه مردم را بان نهی میکنند بیش از دیگران ایشان
 در ترک او مینماید و دعائی او مستجابست حتی آنکه اگر بر سنگی دعا کند پیرانید بر زمین شود
 و هر پیرا و هر حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزد او است خصوصاً شمشیر زلفش
 که از آسمان آمده و نزد او است و تار است که نزد او است که نامهای جمیع
 شیعیان اهل بیت علیهم السلام تا روز قیامت در آن نوشته است و نام دیگر نزد
 او است که نامهای دشمنان ایشان تا روز قیامت در آن نوشته است و نزد
 امام می باشد و آن نامه البیت که طول آن سهفتا و ربع است و در عرض بیست
 گوسفند و چون ... پیچیده شود بکند کی ران شتر میشود و در آن نوشته است هر
 حکمی که فرزندان آدم باو محتاج شود و نزد او می باشد جعفر نرگس و جعفر کوجک و
 اولاد است و در آن است که گوسفند و در آنها احکام حدود و غیره
 است حتی عویش تراش در بدن کسی بکنند حتی گنایه که تغزیران یک تازیانه
 یا شتر تازیانه است یا ثلث تازیانه است و اینها را حضرت رسول املاء فرمود
 و حضرت امیرالمومنین بخط خود نوشته است و مصحف حضرت فاطمه صلوات الله
 علیها نیز نزد امام است و در آن نامهای احوال یا دشمنان تا روز قیامت
 نوشته است و از برای آن که حضرت نسبت میدهد که چون حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله از دنیا مفارقت کرد و حضرت فاطمه علیها السلام را اندوه عظیم روداد
 از مفارقت آنحضرت و جفاهای منافقان امت عارض شد حق تعالی جبریل
 را برائی تسلی آنحضرت فرستاد که خبرهای آئیده را برائی آنحضرت بگویم و
 حضرت امیرالمومنین مینوشت و در آن کتاب خبرهای آئیده است و در آن
 و بعد معتبر از حضرت موسی کاظم منقول است که امام را یکی فصلت میتوان
 اول آنکه امام پیش از او پیش امام است و میباید چنانچه حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله عرض کرد امیرالمومنین علیه السلام کرد و دویم آنکه هر چه پرسند جواب شای

میفرماید و اگر چه پرستند خود جواب ابتدا اینها بدیدیم خبر میداد مردم را بایند چهارم
 آنکه جمیع لغتونها و زبانها را میدادند و هر کس را بگفت خود جواب میدادند و اینها
 کلام هیچ مرغی و حیوانی بر او مخفی نیست و همه را میدادند و از احادیث مستفیضی
 متواتره ظاهر میشود که ایشان اظهار معجزه در وقتی که مشغول بودند است مردم را
 زنده میکرد و انداخته حضرت اسیر المؤمنین میکرد و مرده را زنده میکرد و حضرت
 باقر و صادق علیهما السلام را بویصیر را بینا کردند و صاحب فرقه و پیروی را شفا
 دادند و در احادیث بسیار وارد شده است که هر معجزه که بهر پیغمبر و اوام
 بود همه را به رسول خدا و آئمه هدایتی صلوات الله علیهم عطا کرده است و تا در
 بود اند بر طے عرض که مسافت بسیار بعید را در زمان تکلیل طے نمایند بلکه در یک
 روز و کمتر چندین مرتبه بر دور دنیا بگردند و کتابها جمیع پیغمبران مانند توریت
 و انجیل و زبور و داود و مصحف آدم و تثبیت و ادریس و ابراهیم و الواح موسی نزد
 ایشان است و آثار جمیع پیغمبران مانند عصای موسی و پیراهن ابراهیم و یوسف
 و تنگ موسی که در آن ده چشمه از او جاری میشود و انگشتری سلیمان و لباس
 و علامات جمیع انبیاء علیهم السلام نزد ایشانست و حق تعالی اینها مستخر ایشان
 کرده بود که بران سوار شوند و شد که ملکوت زمین و آسمان بگردانند و بختا و دو
 اسم حق تعالی میدادند که بران هر چه میخواهند بخواهند مستجاب میدادند که
 بآن تحت بلقیس را از دو ماه را بیک چشم زدن نزد حضرت سلیمان حاضر کرد
 و علوم ایشان چندین نوع بود و گاه صدای ملک می شنیدند و گاه روح الله
 که خلقی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل مشافیه با ایشان القام میکرد و گاه
 با الهام حق تعالی در دل ایشان نقش میشد و گاه صدای ملک بگوش میرسید
 مانند صدای زنجیر بر طشتی فرو داده و در احادیث که مذکور است و میفرمایند
 که ملائکه و روح که اعظم از ملائکه است و در هر شب قدر بر امام زمان نازل
 میشوند و بر آنحضرت سلام میکنند و آنچه از امور آن سال در آن شب مقدر
 شد است بر او عرض میکنند و علوم گذشته و آینده نزد ایشانست و هر علمی

از آسمان بر زمین آمده نزد ایشان هست و وارث جمیع علوم انبیاء و نزد ایشان
متوهمون که بهر کس نظر کنند از آن علمی بر او ظاهر میشود و از جبین او ایمان و
کفر و نفاق او را میدانند و بر هر درختی و برگه و ریگ و سنگی که امام ظاهر میکنند
از آن علمی بر او ظاهر میگردد و تمام قرآن و علم ظاهر و باطن با بفتا و بطن ظهور
امام است و جامه های حریر و مرکبها و انگشترها و جمیع اسباب ظاهر و باطن حضرت
رسول به حضرت امیر المومنین رسید و نزد سایر آمده علیه السلام مضبوط است این را
جفر ابیمن میگویند و صند و میگره نزد ایشان هست که جمیع اسباب حضرت
رسول در آن مضبوط است و آن را جفر جمهر میگویند و حضرت صاحب الامر آنرا
خواهد کشود و فصل در بیان طریق شناختن امام است و آن بچند وجه
میتوان ایراد نمود اول آنکه از همه ظاهر تر و آسان تر است و مناسب لطیف
حکمت الهی است چنانچه دانسته شد که نص حضرت رسول بر امامت احدی
از امت و نص امام سابق بر امام لاحق چنانچه معلوم خواهد شد در باب قضا
و قدر و بعضی را در باب آیه غار مذکور میشود و انشاء الله تعالی الحاصل ثابت
که آئمہ اثنا عشر منصوص اند بامامت از جانب خدا و رسول و ایضا در باب قضا
و قدر ذکر میشود ولیکن این سه مقصد در طریق امامیه ذکر شد و اما باب اول در
بعضی از اخباری که از علمائے عامه وارد شده پس اگر خواهیم که بطریق مخالفان
حجت تمام کنیم باید احادیث و کتب معتبره ایشان را بر ایشان حجت تمام کردیم
لهذا علی ما رضوان الله علیهم پیوسته از احادیث و کتب معتبره ایشان حجت
آورده اند بر ایشان پس اگر ما از اخبار کتب خود بر ایشان حجت گردانیم ایشان
اخبار خواهند کرد و اگر ایشان احادیث موضوعه کتب خود را در زمان استیلائی
خلقانی جو منافقان صحابه برائی طرح مضرب و مال از برای ایشان
و ضح کرده اند بر ما حجت گردانند بر ما قبول آنها لازم نخواهد بود پس باید که ما
از احادیثی که متواتره و مقبول الطرفین است یا در کتب معتبره ایشان مذکور
است بر حقیقت مذهب خود استدلال کنیم و ایشان نیز باید که از احادیثی که

متواتره است یا در کتب معتبره مانند کوراست استدلال کنند از احادیثی معتبره
که مخصوص کتب ایشان و بلکه جمعی از علمائى ایشان نیز حکم کرده اند از شدت
تخصیب ایشان در این زمانها اکثر کتب که در اعصار سابقه میان ایشان تداول
بوده و بر فضایل اهل بیت و مشایب خلفائے ایشان مشتمل بوده است و در میان
ایشان متروک است - فقیر در این رساله از کتب معتبره و متداوله میان
ایشان ایراد مینمایم که انکار نتوانند کرد و مانند صحیح بخاری و صحیح مسلم که مالی و تخرید
میدانند و جامع الاصول این اشیر که از اعظم علمائى ایشانست و جمیع احادیث
صحاح سنه ایشانند که عبارت از صحیح بخاری و صحیح مسلم و موطائی مالک و سنن
نسائی و جامع ترمذی و سنن ابی داؤد و سجستانی است و در آن جمیع کرده است
و مثل مشکوٰۃ که مؤلفش از مشاییر علمائى ایشانست و طبیبی و دیگران بر آن
شرح مانوشته اند و الحال در جمیع بلا و ایشان متداول است و میخوانند
و اول کتابش میگوید که من این احادیث را از کتاب چند نقل کرده ام که
هر حدیث را با ایشان نسبت دهم چنانست که بحضرت رسول صلعم نسبت داده
ام و کتاب استیعاب ابن عبد البر که از مشاییر علمائى ایشانست و کتابش
در ایشان متداول است و کتاب ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه که از اعظم
علمائى ایشانست و کتاب در ثنوی سیوطی که از مشاییر فضلائى ایشانست و در
تفسیر ثعلبی که مدار تفاسیر ایشان بر نقل از آنست و تفسیر خرازى که امام ایشان
است و تفسیر کشاف و نسایر و سیبئاوی و تفسیر واحدی و امثال آنها از
کتب که نزد ما موهور و نزد ایشان متداول است و معتد و احادیث اهل بیت علیهم السلام
مجلسی در کتاب حیوة القلوب ایراد نموده است بدانکه سبب فرقه ناجیه
امامیه آنست که خلیفه بی واسطه بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
بنفس خدا و رسول علی بن ابیطالب است و سنیان میگویند که ابو بکر را بعد
حضرت رسول مردم خلیفه کردند و خلیفه اولی است و دلیل ایشان بر
این مطالب در آیه غار مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و در اینجا چندان

مناسبے ہو وہ است حاصل کلام ایست کہ اور بیان بعضے از روایات کہ
 بر امامت و فضیلت حضرت امیر المومنین میکنند بالتفاق بین فریقین انہارا
 ذکر میکنند لہذا اسماء علیا ایثار بالتفاہیر نشان ذکر نمودیم اول آیت وانی
 برایہ انما اولیکم اللہ ورسولہ والذین امنوا فیکونون الصلوۃ واول
 الزکوۃ وامنم سراکونون یعنی بیت صاحب اختیار واولی بامور شما کہ خدا
 ورسول و انہا کہ ایمان آورده اند انہا بر یا صیدارند نماز را و میزدند زکوۃ را
 و رعایتیکہ در رکوع اند خاصہ و عامہ اتفاق کرده اند بر آنکہ این آیت و نشان علامت
 شدہ است حتی در جامع الاصول از صحیح سنائی روایت کرده است از عبد اللہ
 بن سلام کہ آدم سجد مرت حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وکفتم بالقصدین
 قول خدا و رسول کہ وایم قوم با او ما کنارہ میکنند و ما را دشمن میکنند و سوگند
 یاد کردہ اند کہ با ما سخن گویند پس خدا شتغالی این آیت را فرستاد پس بلال بر آن
 نماز ظهر اذان گفت و مروم برخو استند و مشغول نماز شد ندیش بعضے در سجود
 و بعضے در رکوع بروند پس سائلے سوال کرد پس علی بن ابیطالب انگشت خود
 را باو داد و سائل بر رسول خدا جزو او کہ علی در رکوع این انگشت را بہن داد
 پس این آیت نازل شد و ثعلبی در تفسیرش روایت کرده است کہ روزی ابن عباس
 در کنار چاہ زم زم شستہ بود و حدیث نقل میکرد ناگاہ ابوذر غفاری حاضر شد
 و گفت ایہا الناس منم ابوذر غفاری شنیدم از رسولی باین در گوش الاہر
 گوش کر شود و باین دو چشم والاہر دو چشم کور شود و میگفت علی پیشوا میگوید کہ
 است و کشندہ کافر آشت و یاری کردہ شدہ است ہر کہ او را یاری کند
 و عذولست ہر کہ او را یاری نکند بدستیکہ من نماز کردہ ام در روزی از روز
 بار رسولی اصلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نماز ظهر را پس سائلے در مسی سوال کرد کسی با چہ
 خدا و سائل دست لبوئے آسمان بلند کرد و گفت خداوند اگواہ باش کہ من ال
 کردم در مسجد رسول تو و کسی بہن چیزے ندا داد و در آن حال علی در رکوع بود
 اشارہ کرد و لبوئی سائل با انگشت کوچک دست راستش پیوستہ انگشت او را

میگرد و سایل آمد انگشت را از انگشت آنحضرت گرفت و حضرت رسول نیز در شمار
 بود و آنرا مشایخ بنام نمود چون از نماز فارغ شد دست بسوی آسمان کرد و گفت
 خدا و تمایز بر مردم موسی از تو سوال کرد و گفت پروردگار را سینه مرا کشا و گردان
 و آسان گردان بر لای من کار مرا و بکشا کردی از زبان من که گفت سخن مرا
 و بگردان از بر لای من وزیر من از اهل من که آن بارون است حکم گردان
 و آن باز و می مرا و شریک گردان او را و کار من پس تو دعائی را و امستجاب
 کرد و ایندی و با و خطاب کردی بزوجه من حکم کرد و انهم میار روی ترا به برادر
 تو و بر لای شما هر دو سلطنتی و استیلائی بد هم خداوند استم که پیغمبر تو و برگزیده تو
 خداوند ایس بکشا برائی من پس من مرا و آسان کن بر لای من کار من و بگردان از
 بر لای من وزیر من از اهل من که او علی است حکم گردان با و پشت مرا و الهو
 گفت هنوز سخن آنحضرت تمام نشده بود که جبریل نازل شد از جانب خداوند
 جلیل و گفت یا محمد این آیه را بخوان بر آنحضرت ایست بر علی و سیوطی ایست
 بسیار و فخر رازی بد و سند و زنجیری و بیضاوی و کتانی و زری و ابن السیاح و واحدی
 و سمعانی و نظیری و صاحب مشکوٰۃ و مولف مصابیح و سایر مفسرین خاصه و عامه
 ارشد و مجاهد و حسن بصری و اعمش و عیبه بن ابی حکم و غالب بن عبد الله و ثوبان
 الزبج و ابن عباس و ابو ذر و جابر و غیر ایشان روایت کرده اند و حسان بن ساهر
 و غیر ایشان نیز در آن آورده اند و وجه دلالتش بر امامت آنحضرت آنست که لفظ
 آنرا کلام حضرت است و ولی در لغت بمعنی آمده است بکے از آنها یا رودوست
 و صاحب اختیار و اولی در تصرف و معنی آخر نزدیک اند بیکدیگر و معنی
 اول معلوم است که در این آیه مراد این است زیرا که باری و دوست مؤمنان
 مخصوص خدا و رسول و بعضی که موسر و با این صفت یا شند بلکه همه مؤمنان باری
 و دوست یکدیگرند چنانچه حق تعالی فرموده است و المؤمنون و المؤمنات
 بعضهم اولیاء لبعض و ما یکفر بینهم و ما یؤمنون و المؤمنات
 فی الحیاة الدنیا و فی الآخرة و یحیی من عباده و اگر گویند که این

آیه بلفظ جمع آورده شده است چگونه مخصوص آنحضرت است جواب گوئیم که در میان
 عوالم عجم اطلاق جمع بر واحد میکنند و شایع است باعتبار تعظیم یا اینکه ما و عوامی
 اختصاص نمیکینم زیرا که احادیث ما واروده است که سایر ائمه و را اینها اول
 اند و هر امانی در قریب امت البته باین فضیلت فائز میگردد و صاحب کتاب گفته
 است که مراد از این آیه چند آنحضرت است اما بلفظ جمع آورده اند که دیگران نیز
 متابعت آنحضرت بکنند و مؤید آنکه آیه رسول در شان آنحضرت است و مراد
 بولایت امامت است آنکه در صحیح مسلم و صحیح ترمذی از عمرو بن حصین روایت کرده
 اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله لشکری برای جنگ فرستاد و حضرت امیرالمؤمنین
 را امیران لشکر گردانید و چون آنحضرت فتح کرد و یک کنیز را از غنیمت برآورد
 خویر داشت و لشکر را این معنی خوش نیامدند چهار نفر از صحابه اتفاق کردند
 که چون خدمت حضرت رسول برسد این را بحضرت رسول عرض کنند و فائده
 چنان بود که چون مسلمانان از جنگ بر می گشتند حضرت امیر علیه السلام آنحضرت
 می آمدند و سلام میکرد و بعد از آن سخنانهای خود می رفتند و چون خدمت
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسیدند سلام کردند و یکی از چهار نفر بخواست
 و گفت علی علیه السلام چنین کرد و حضرت رسول روئی مبارک از او گردانید
 پس دیم نیز بخواست و همه سخن را گفت باز آنحضرت رو از او گردانید و دیم
 نیز بخواست و همان سخن را گفت و حضرت از او هم رو گردانید چون چهارم
 نیز گفت رو بایشان کرد و غضب از روی آنحضرت ظاهر بود و سه مرتبه
 فرمود که چه میخواهید از علی بدستیکه علی از منست و من از اویم و اولی هر
 مومن و مومنه است بعد از من و این عبد البر و استیجاب روایت کرده است
 از ابن عباس که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بجلی بن ابی طالب گفت که
 تو ولی من پس معلوم شد که امریست که مخصوص اوست و ولی
 در آیه است در شان اوست و فقره اولی در حدیث اول معلوم است که
 اختصاصی که حضرت را با جناب بود و دیگران را نبود و ایضا تخصیصی بود

به بعد از خود و در هر دو حدیث دلیل خلافت است زیرا که محبت و نصرت در
 حال حیوة نیز بود و هر عاقلی میداند که چنین کسی رحمت الهی بر او نازل
 و محکوم بحکم ایشان نمیتواند بود و ویم که گریه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله
 وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ یعنی ای کسانی که گریه کنید که ایمان آوردهاید بنزد خدا
 خدا را بشید با صادقان و راست گویان در همه چیز خصوصاً در عوالمی که
 بگفتار و کردار و ظاهر است که مراد از بودن با ایشان و متابعت ایشان است
 در گفتار و کردار و نه آنکه به بدن و تنه یا ایشان باشند زیرا که این محال است
 و میفایده و معنی امامت همین است و چون خطاب با کسی قرآن مجید هم
 است و شامل جمیع امت و همیشه زمانها است با اتفاق است پس باید که
 در جمیع زمانها چنین صادق بوده باشد که است با او باشد و معلوم است
 که صادق فی الجمله مراد نیست و الا لازم آید که هر یک راست گوید و محبت
 او واجب باشد و این با اتفاق باطل است پس باید صادق در جمیع
 افعال و اقوال مراد باشد و آن معصوم است پس ثابت شد وجود معصوم
 در هر زمان و وجوب متابعت ایشان و ایضا اتفاق علماء بعد از حضرت سول
 صلی الله علیه و آله و حضرت فاطمه علیها السلام غیر دوازده امام صلوات الله علیهم
 معصوم هیچ کس نیستند پس تحقیقت نزد هیچ ایشان و امامت الله ایشان
 ثابت شد با آنکه سیوطی در تفسیر مشهور و ثعلبی در تفسیر مشهور از ابن عباس
 و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که مراد از صادقین
 علی بن ابیطالب است و از ابراهیم بن محمد ثقفی نزد کوشی در کتاب
 شرف النبی از اصمعی بسند از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است
 که مراد از صادقین محمد و علیست و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت
 کرده که فرمود صادقین ما یم که حضرت آنحضرت و از حضرت صادق علیه السلام
 منقولست که صادقون آل محمدند و بعضی روایات وارد شده است که مراد
 صادقون آنهاست که خدا فرموده است در شان ایشان مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

بِحَالٍ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنِ انْقَضَى عَهْدُهُ
 مِنْهُمْ مَنِ انْقَضَى عَهْدُهُ وَمِنْهُمْ مَنِ انْقَضَى عَهْدُهُ وَمِنْهُمْ مَنِ انْقَضَى عَهْدُهُ
 چنانچه هستند که راست گفته اند آنها را که با خدا عهد و پیمان بران بسته بودند
 که با رسول امین ثبات قدم بودند و با دشمنان دین قتال میکنند و نگرینند
 تا کشته شوند و متابعت آنحضرت بدل و زبان بکنند پس بعضی از ایشان
 وفا به عهد خود کردند تا شهید شدند و بعضی انتظار شهادت میکنند و تبدیل
 نه کردند عهد خود را و دین خود را هیچ بدل نکردی و نگرینند و در احادیث خاصه و
 عامه وارد شده است که این در شان اهل بیت علیهم السلام نازل شده
 است و مراد حمزه و جعفر و امیر المؤمنین علیهم السلام اند که عهد کرده بودند
 که تا کشته نشود دست از یاری حضرت رسول بکنند و وفای دین عهد کردند
 و آنها که کشته شدند حمزه و جعفر علیهم السلام بودند و آنکه انتظار شهادت میکنند
 امیر المؤمنین علیهم السلام بودند و او از جنگ نگرینند مانند ابوبکر و عمر و عثمان و اهل
 ایشان و تغیر و تبدل در دین خدا نه کردند مثل ایشان و در حساب نزول
 از طرق عامه روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین فرمود که منم اگر امت
 شهادت میکنند و تبدیل نه کردم تبدیل کردی و استدلال درین آیه نقل
 میکنم برای تشهید این مدعا یکی از مشاهیر علمای عامه و یکی از اعظم علمای
 خاصه اول آنکه مخبر رازی که علمای سنیا سنت در تفسیرش گفته است که
 حقیقاً درین امر کرده است مؤمنان را که با صادقان باش پس باید که صادقان
 موجود باشند زیرا که بودن یا حیرت مشروط است بوجود آن چیز پس ناچار
 است در هر زمان صادقان باشند پس باید که اجماع امت بر باطل نه کنند
 و این دلیل است بر اینکه اجماع حجت است و مخصوص زمان حضرت
 صلی الله علیه و آله نیست زیرا که نتوان ثبات شده است که خطایها را قرآن
 منوجه جمیع مکلفین است تا روز قیامت و ایضا لفظ آیه شامل جمیع اوقات
 است و تخصیص بعضی از منته از آیه معلوم نیست و ایضا تعلیلی در تفسیر

ذکر میکند از مجاهد از ابن عباس روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین
 صلوات الله علیه چهار درهم داشت و مالک چیزتی نبود بغیر آن پس یک
 درهم را علانیه و یک درهم را در شب و یک درهم را در روز تصدق کرد
 پس این آیه در شان او نازل شد **الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ**
وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً تَنُفِقُونَ و از ابن رومان روایت کرده است
 که در شان پیغمبر کس آیات قرآن آنقدر نازل نشد که در شان علی علیه السلام
 نازل شد **تَسِيُمُومٌ** در احادیث بسیار از طرق موالف و مخالف تفسیر
 آیات صدق و تصدیق آنحضرت شده است چنانچه این مردویه و حافط ابو
 نعیم در حلیه و سیوطی در مشهور و دیگران از ابن عباس و مجاهد روایت کرده
 است در تفسیر قوله تعالی **وَالَّذِينَ جَاءُوا بِالصَّدَقَاتِ وَحَصَدْنَ**
أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ یعنی آنکه که راستی را آورده و تصدیق بآن
 کرده ایشانشانند بر سز کاران گفته اند آنکه که صدق را آورده حضرت رسول است
 و آن که تصدیق بآن کرده علی بن ابیطالب است و بنا بر این دو مقدر است
 و علمای نحویون کوفیان از اهل عرویت تجویز حذف موصول کرده اند و باز
 حقتال فرموده است **وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ أُولَئِكَ**
هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشَّهَادَةُ عَلَيْهِمْ سَرَّاهُمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ
نُورُهُمْ و احمد بن حنبل و جمیع دیگر از ابن عباس و دیگران روایت کرده اند
 که این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین و نازل شده است بر وایت دیگران
 عباس گفت در شان علی و حمزه و جعفر نازل شده است ابن عباس گفت
 یعنی آنها که ایمان آورده بخدا و رسول و ایشانند بسایر راست گوین تصدیق
 کنندگان و کواکان پیغمبران بر آنکه ایشان تبلیغ رسالت کرده اند از برای
 ایشانست مزد ایشان بر تصدیق رسالت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 و نور ایشان بر صراط و باز حقتال فرموده است **وَمَنْ يَطْعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ**
فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ

وَالشُّهَدَاءُ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَافِقًا يَعْنِي أَنَّهُمْ
اطاعت کنند خدا و رسول را پس ایشان در قیامت با آنهاست که خدا اقام
کرده است برایشان از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان و دیگر
رفیقان ایشان پس معلوم شد که صدیقان بعد از پیغمبران درجه ایشان
از شهیدان و صالحان بلندتر است و این مصداق امامت و وصایت است که
عامة و خاصة بطریق متواتره روایت کرده اند که علی بن ابیطالب علیه السلام
صریح این امت است و خراسانی و ثعلبی و احمد بن حنبل در مسند و ابن خلیف
در فرووس و ابن مغال و دیگران از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم
روایت کرده اند که صدیق سه نفر اند حبیب بن عثمان که مؤمن آل بسین است و
شرقیل مؤمن آل فرعون است و علی بن ابیطالب علیه السلام و ابوالفضل
ایشان است و ثعلبی بسند دیگر روایت کرده است سبط بن زیاد کان است
سه نفر اند که کافر نبودند بعد از یک چشم زدن علی بن ابیطالب و صاحب آل
بسین و مؤمن آل فرعون ایشانند صدیقان و علی بن ابیطالب و الفضل
از ایشان است و صاحبان کمال از این روایت کرده اند که از عیاد بن عبد الله
گفت که شنیدم که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می گفت منم صدیق اکبر و
این سخن را بعد از من کرد و روایت کوفی هفت سال پیش از دیگران نازل کرد
و صدیق در لغت و عرف مرادف معصوم است یا نزدیک بآن و صاحب
عساج گفته است که صدیق و ائمه الصدوق است و کسی است که تصدیق کند
گفته شود را بکردار خود و حقیقتا پیغمبران را باین وصف ذکر کرده است
در شان او ریس علی بن ابی طالب علیه السلام اِنَّكَ كَانَتْ صِدِّيقًا نَبِيًّا وَ
حَقُّ يَوْسُفَ فَرَمُودَه است يَوْسُفُ أَيُّهَا الْقَصْدَانِ أَفْتَانِي سَجْعُ
يَعْنِي أَمْرَ سَمَائِنَ يَا كَلْبُشَاشَ سَجْعُ إِلَى آخِرِهِ وَكَسَى كَمَصْدَاقِ ابْنِ آيَاتِ
و صاحب صفات باشد البته امت و خلافت احق از کسی که بهره که از ایشان
نداشته باشد چهارم حق تعالی میفرماید أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ تَرَابٍ

وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مُنْهَدٍ يَعْنِي أَيَا پَسِ كَسْتِ كِه بِرِجَتِ وَبِرْمَانِي اَز جَانِبِ رُوِي كُو
خود باشد و از پَسِ او باشد کواهی ازاو مثل کسی هست که چنین نباشد برین
است حضرت رسول است و در سابع خلافت صحیح و این ایل الحدید و این
مغازلی و سیوطی و در متون و طبری و اکثر عامه بطریق مستعد و روایت کرده اند
که از عباد بن عبد الله که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر منبر فرمود
که کسی از قریش نیست مگر آنکه یک آیه یا دو آیه در مدح یا مذمت او نازل
شده باشد پس هر دوی پر سید و نشان تو کدام آیه نازل شده هست حضرت
در غضب شد و فرمود در سوره هود بخوانند این آیه را که رسول خدا صلی الله علیه
و آله برین است از جانب پروردگار خود و من گواه اویم و خیر از من چون
این روایت را نه کرده گفت که حق تعالی از جهت شرافت این گواه فرمود
است از او است یعنی مخصوص او است و بمنزله پاره تن او است و بنا برین
تفسیر باید که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تمای حضرت رسول صلی الله علیه و آله
باشد و بعد از وی بلافاصله خلیفه باشد و اگر تالی در فصل مراد باشد باز دلالت
امامت دارد زیرا که تفصیل مقصود لازم آید و او قبیح است پیغمبر اکرم
أَنْتَ مُنْهَدٍ كُلِّ قَوْمٍ هَادٍ و ثقیلی تفسیرش از ابن عباس روایت
کرده است و ابو نعیم بسند دیگر از حضرت رسول روایت کرده است که ششم مندر
و هادی علیست یا علی بتو هدایت می یابند بدایت یافتگان را و عبد الله بن احمد
عن ابی نضر در سند خود روایت کرده است این حدیث را و این آیه کریمه را
بنابر تفسیر که روایات مستفیضة عامه و خاصه وارد شده است که دلالت
میکنند بر آنچه فرقه ناجیه اما میته رضوان الله علیهم قایلند که پیش عصر که خالی
نیست از حجته از جانب حق تعالی بر بندگان یا پیغمبر یا وصی پیغمبر یا
امامی که هدایت نماید مردم را بدین خدا و طریق بندگی که نگاه دارد مردم
را از ضلالت و گمراهی چنانچه عقل نیز بر این شاهد عدلست و ششم وین
النَّاسِ مِنْ كَثَرَتِي لَفَسَّهِ أُتِيَغَاءَ مَنْ خَصَّاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ

بِالْعِبَادِ یعنی از جمله مردم کسی است که میفروشد جان خود را برای طلب
 خوشنودی خدا و خدا و خدا را برین است بیندگان خود و احادیث مستفیضه بلکه
 متواتر از طریق خاصه و عامه وارد شده است که این آیه در شان مولای
 مومنان نازل شده در شبی که کفار قریش اتفاق کرد و تدبیر قتل حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم و آنحضرت از جانب خداوند مأمور شد که از ایشان
 شود و یقار برود و کفار قریش در آنشب بر دور خانه آنحضرت پراکنده و انتظار
 صبح میکشیدند و امر حق تعالی شد که حضرت امیرالمومنین علیه السلام را در جایی
 خود بخواباند که کفار کما کنند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و حضرت
 بیرون رود چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله این بشارت را بحضرت
 امیرالمومنین علیه السلام داد و شاد شد و بشکرانه این نعمت که جان شیرین
 خود را فدای سرور عالمیان میکند و بجای آورد و بر فرشتگان آنحضرت فرمود
 و صد شمشیر برهنه مشرکان را بر جان مکرم خود خرید و دوران وقت این آیه کریمه
 نازل شد و نزول آیه را در شان آنحضرت اکثر مخالفان در کتب تفسیر و حدیث
 بطرق متعدده روایت کرده اند مانند فخر رازی در تفسیر کبیر و تیشا پوری در
 تفسیر شریعی و در تفسیر و حافظ ابو نعیم و در نزول آیات و احمد حنبل و بسند
 و سمعان در فضائل و غزالی در احیاء سایر موزعین و محدثین و شعرا و اهل
 رساله چند روایت ثعلبی و ابو نعیم اکتفا بینا شیم و ثعلبی در تفسیر مشهور خود از
 سدهی از ابن عباس روایت کرده است که این آیه در شان حضرت امیرالمومنین
 علی بن ابی طالب نازل شد در شبی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بغایت
 و علی بن ابی طالب در فراش آنحضرت خوابید و ایضا روایت کرده است
 که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله اراده هجرت نمود بسوی مدینه حضرت
 امیرالمومنین را در مکه گذاشت که قرنها آنحضرت ادا کند و اما نهنگای مردم
 را که نزد آنحضرت بودند بایشان رو کند و در شبی که خواست در غار رود و مشرکان
 در خانه آنحضرت احاطه کرده بودند امر کرد و علی بن ابی طالب علیه السلام را که به

فرش آنحضرت بخوابد و فرمود که بر و خضری سبزی که من بر خود می پوشم و شهاب بر خود
پوشش و در میان رخت خواب من خواب اگر خدا بخوابد بنویسد که خوابید پس
پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چنین کرد و حق تعالی وحی کرد که بفرست
و میکائیل علیهما السلام را من میان شما بر او وحی قرار دهم و عمره از شما
را و از تر از دیگرے که دایندم کدام یک از شما دیگرے را بر خود اختیار می کند طلب
زندگانی پس هیچ یک دست از طول زندگانی خود برنداشتند و اختیار طول
جواة دیگرے بر خود نکردند پس حق تعالی وحی نمود یا ایشان که چرا شما مثل علی
بن ابیطالب نبودید که من او را با محمد برادر کردم و بر فراش خوابید و جان خود
را فدا کرد و ایند و زندگانی محمد را بر زندگی خود اختیار کرد و اکنون بروید بسوی
زمین و از بشر دشمنان محافظت نمایند پس هر دو بر زمین آمدند و جبرائیل بالا
سر آنحضرت نشست و میکائیل نزو پای او نشست و جبرائیل ندا میکرد و کیفیت
به چه کیست مثل تو ای پسر ابوطالب خدا تو سیادت میکند بالا که پس خدایتعالی
این آیه را بر حضرت رسول فرستاد و در وقتیکه منوجه مدینه طیبه بود و در شان علی
و حافظ ابولغیم نیز نزول این آیه را در شان آنحضرت از ابن عباس روایت کرده
است هفتم آیه کریمه تطهیر است اَمْ تَأْمُرُ بِاللَّهِ لِيَذَرَ حَبِيبَكُمْ الرَّحْمَنَ
اَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا و بیان نزولش در باب قضا و قدر
معه آید انشاء الله چنانچه ثعلبی از ابوسعید خدری روایت کرده است که رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که این آیه در شان من و علی و حسن و حسین و فاطمه
علیها السلام نازل شده است و ایضا ثعلبی و غیره از ائم سلفه رضی الله عنهم روایت
کرده اند که گفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خانه من بود حضرت فاطمه
زهره از برای آنحضرت رسول آورد و در زیر فرش عباس خیمه گسترده بود من در
حجره نماز میکردم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود بطلب شو پر خود و پسرهای
خود را پس علی و حسن علیهم السلام آمدند و همه نشستند و مشغول خوردن نان
زیره شدند درین وقت حق تعالی این آیه را فرستاد پس حضرت رسول صلی

زیادتی عیار گرفت و برایشان پوشانید و دست مبارک آسمان بلند کرد
 و فرمود خداوند اینها اہلبیت منند و مخصوصان منند و دور کن از ایشان
 رجس را و پاک گردان ایشان را پاک گردانیدی۔ ائم سلمہ گفت پس من ہر
 خود را داخل خانہ کردم و گفتم من نیز با شایع یا رسول اللہ و مرتبہ فرمود کہ
 عاقبت تو خیر است مرا داخل اہلبیت نہ کرو و صاحب جامع الاصول از
 صحیح ترمذی روایت کرده است کہ ائم سلمہ گفت این آیہ در خانہ من نازل
 شد و من در پیش درختی بودم گفتم من از اہلبیت ہستم فرمود عاقبت تو
 بخیر است تو از اذواج رسول خدائی و در آن خانہ در وقت نزول آیہ علی حسن
 و حسین و فاطمہ علیہم السلام بودند و ایضاً از صحیح ترمذی از عمر بن ابی سلمہ
 ہمین مضمون روایت کرده است و ایضاً صاحب جامع الاصول صاحب
 مشکوٰۃ از صحیح مسلم روایت کرده است از عایشہ کہ روزی حضرت علی علیہ السلام
 علیہ آہ بیرون آمد و عبا کے متکش سیاہ پوشیدہ بود علی و حسن و حسین و فاطمہ
 علیہم السلام را داخل عبا کرد و این آیہ را خواند و ثعلبی ایضاً این روایت را از
 عایشہ نقل کرده است و ابن حجر کہ متعصب ترین علما کے ایشانست در کتاب
 صواعق محرقة گفته است کہ اکثر مفسران اعتقاد آنست کہ این آیہ در شان
 حسن علی و حسن حسین و فاطمہ علیہم السلام نازل شدہ است شاید این مطلب
 کہ باعتبار ضمیر عنکم جمع مذکور است و در صحیح مسلم و جامع الاصول روایت شدہ
 کہ حسین بن نمیر از زید بن ارقم کہ یکے از علما کے ایشانست از پسر سید کہ آیا
 زنان آنحضرت از اہلبیت اویند زید گفت بخدا سوگند زن در خانہ ہاشم
 عبا شد و چون طلاقش گفت پدرش میرو و بقوم خود ملحق میشود و کہ اہلبیت
 او خویشان اویند کہ صدق بر زنانش حرام است و من جملہ کہ از آیات دالہ
 میکند بر امامت امیر المؤمنین علیہ السلام آیہ مبارکہ است و بیان ہم در باب
 قضا و قدر مذکور میشود و جا کے و یک فرمودہ است ہَلْ یَسْتَوِی الذِّیْنَ
 یَعْلَمُونَ الذِّیْنَ لَا یَعْلَمُونَ یا سایر آیات و اول کہ سابقاً ذکر شد

و موبد آنکه آنحضرا علم الناس بود بلفظ و معنی قرآن آنکه این بجزنا جسی در
صواعق محرقه از این سعد روایت کرده است که حضرت امیرالمومنین
فرمود بخدا سوگند که هیچ آیه نازل نشده مگر آنکه میدانم که در چه امر نازل
شده و در کجا نازل شده و بر که نازل شد بر سببیکه عطا کرده است مرا
بر و در کار من دلی فہندہ و زبان گویا و ایضا گفته است کہ این سعد
و دیگران روایت کرده اند ابی اللطیف کہ علی علیہ السلام فرمود کہ سوال
کنید مرا از کتاب خدا بیدرستی کہ هیچ آیه نیست مگر آنکه میدانم در شب نازل
شده یا در روز و در صحرا نازل شده یا در کوه و گفته است ابن ابی واثو
از محمد بن باسیرین روایت کرده کہ چون حضرت رسول صلعم بعالم قدس
ارتحال نمود علی علیہ السلام بیعت ابوبکر حاضر نشد و فرمود سوگند آیا ذکرہ
ام کہ رد ایراد و شش تہ از من مگر برائے نماز تا قرآن جمع نہ کنم پس میگویند
مجموع قرآن را بشرقیہ کہ نازل شدہ بود جمع کرد و از طبرانی روایت کردہ
است از ام سلمہ گفت شنیدم از رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ فرمود علی
باقران است و قرآن یا علی است از یک دیگر جدا نمیشود تا در حوض کوثر
بر من وارد شوند مؤلف گوید کہ ہر گاہ چنین متعصبی کہ در اکثر احادیث
متواترہ قدح کردہ است از نہایت تعصب و این احادیث را نقل کردہ
است و رد نہ کردہ است و ہمین پس است از برائے اثبات امامت و علم
امامت و خلافت آنحضرت ہر گاہ در ہر کام رحلت حضرت رسول صلی اللہ
علیہ وآلہ فرماید کہ من میروم و بعوض خود دو چیز در میان شما میگذارم
پس دست علی را میگیرد و میفرماید کہ این باقرانست و قرآن با اوست
و از یک دیگر جدا نمیشود تا صریح است در اینکه لفظ و معنی قرآن با اوست و
مفسر قرآن اوست و قرآن و قرآن شہادت بر حقیت او میدہد و شایستہ قرآن
بدون متابعت او روا نیست و بعد از ان بر سبیل تاکید فرماید کہ در قیامت
از ایشان سوال خواہم کہ در شہادت ایشان کردہ و ایہ و ہر حال

که درین حدیث تأمل نماید و تعصب نورزد و میداند که این نص صریح است
 بر خلافت آنحضرت صلوٰۃ الله علیه قطع نظر آنکه اعلیت او نیز ثابت میشود
 و آن کافست ازیرا که او لویت با ماست و ایضا اگر البیاض باشد از لایفه
 صا و ریش و بعضی او لازم بود از ان جهت و آن منافق و محبوب مودت و
 موید آنکه مراد مودت عامه مؤمنانست که او از ارکان ایمانست بلکه مراد
 آنست که او منزله گفتند بآن جهت محبت او بر همه مؤمنان واجب باشد
 و محبت او دلیل ایمان باشد آنست در مشکوٰۃ از صحیح ترمذی و در مسند
 احمد بن حنبل روایت کرده است حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
 که دوست نمیدارد علی را هر منافق و دشمن نمیدارد و او را هیچ مؤمنی و
 ایضا از مسند روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 فرمود که هر که علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است و این عبد البر در استیقا
 گفته که طایفه از اصحاب روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 حضرت امیر المؤمنین گفت و دوست نمیدارد و ترا اگر مؤمنی و دشمن نمیدارد ترا
 اگر منافق و حضرت امیر خود میگفت بخدا سوگند عهد کردیم بمیرا حق بسوئی من
 که دوست نمیدارد و مرا اگر مؤمنی و دشمن نمیدارد و مرا اگر منافق و حضرت رسول
 فرمود که هر که علی را دوست دارد و تحقیق که مراد دوست داشته است و هر که
 علی را دشمن دارد و تحقیق مرا دشمن داشته است و هر علی را از ارکان تحقیق مرا
 از ارکان کرده است و هر که مرا از ارکان خدا را از ارکان کرده است و از جا بر روایت
 کرده است که ما شش نفر متفقاً نزد زمان رسول خدا که بعضی علی
 بن ابیطالب است تا اینجا حدیث عبد البر بود و در جامع الاصول از صحیح ترمذی
 روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین که حضرت رسول دست حق
 حسین را گرفت و فرمود که هر که مرا دوست دارد و این دو بار دوست دارد
 و پدر ایشان را دوست دارد و بامن خواهد بود و در جبهه من در روز قیامت
 و ایضا از صحیح ترمذی از ابی و جانه روایت کرده است ما کرده انصار

متفقاً بر اینست که بنیض علی بن ابی طالب این روایت را ایضاً از صحیحی
 از ائم سلمه روایت کرده است و ایضاً از صحیح مسلم و ترمذی و نسائی روایت کرده
 است که حضرت امیر المومنین علی بن ابیطالب فرمود و سوگند میکنم بآن خداوندی
 که دانه را شکافته و گیاه را رویانیده و خلا این را آفریده که عهد نبی امتی بسوی
 من کرد که دوست نمیدارم مرا اگر شوم و دشمن نمیدارم مرا اگر منافق و این خبر
 در صواعق محرقه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که چون
 عمر و اسلی شکایت حضرت امیر کرد و حضرت فرمود مرا ازار کردی عمر و گفت پناه ببرم
 بخدا از آنکه ترا ازار کنم فرمود هر که علی را ازار کند مرا ازار کرده است و ایضا
 این خبر روایت کرده است و در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده
 است که رسول خدا فرمود **أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا** و در مشکوٰۃ از ترمذی
 روایت کرده **أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا مَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ**
مِنْ بَابِي و در استیعاب روایت کرده است **أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا**
 و در مناقب خوارزمی مثل این روایت کرده است و مضمون همانست که منم
 شهر علم با حکمت و علی درگاه اوست پس هر که علم خواهد باید بسوی درگاه بیاید
 و این حدیث از متواتراتست و شک درین حدیث را بی نیست بجز تعصب
 و شقاوت ندارد و مقتضای آیه کریمه **لَيْسَ الْبِرَّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ**
ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مِنَ الْقِيِّ وَأَنْتُمْ الْبُيُوتَ مِنْ أَيْبَاهَا وَالْقَوُّ
اللَّهُ لَعَلَّكُمْ تَفْلَحُونَ باید برای طلب علم و آنچه موقوف بر علمست بسوی
 آنحضرت بیایند و عهداً احتیاج از امام از جهت علم و معرفتست با امر حیدر است
 از قضایا و احکامی که اجرای آنها این نیز بوضوح خواهد پیوست و در این حکایت
سِقَايَةِ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ سَلَا
يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا
فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَأْمُرُ اللَّهُ لَهُمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ

وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ یعنی آیا اگر داینداب و ادون حاجیان را از چاه زمزم
و عمارت کردن مسجد الحرام را مثل اعمال کسی را که ایمان آورد و بهشت بخشد و روز
قیامت و جهاد کرده است و در راه خدا و مساوی نیستند ایشان در فضل و ثواب
و خدا هدایت نمیکند بر راه بهشت کرده و تمکنا نرا نهان که ایمان آورد و اندر و بهشت
کرده اند و اذ بار اسلام و جهاد کرده اند در راه خدا ببال مایه خود و بجا نهان خود
بزرگتر است درجه ایشان نزد خدا و ایشانند در شکران و بیدارند از بهشت
خود بدانکه اتفاق کرده اند حضرتان و محدثان خاصه و عامه که این آیات در
شان حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام نازل شده حتی صاحب کشتی
و خوراز می و بیضاوی با نهایت تعجب آکار نه کرده اند و از حسن بصری و
شعبی و محمد بن کعب فرطی که این آیات نازل شده در باب علی بن ابیطالب
و عباس و طلحه بن شبیه در مکه که ایشان معاشرت میکردند و ظلمت من
صاحب خانه کعبه ام و کلیدش در دست من است و اگر خواهم در میان شب که
میتوانم خوابید و عباس گفت که زم زم و آب و ادون حاجیان با من است و
اگر خواهم در مسجد بخوابم و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که نمیدانم شاید
بگوئید من پیش از همه کس بودم بقیه نماز کردم و در راه خدا جهاد کردم پس این
آیه نازل شد و در جامع الاصول همین روایت را از سنن نسائی روایت کرده
است از محمد بن کعب فرطی و بیوطی و در منشور بندهای بسیار روایت کرده است
و ایضا روایت از حافظ ابو نعیم و در فضائل صحابه و ابن عساکر از انس بن مالک
که عباس و شبیه با یکدیگر معاشرت میکردند عباس گفت من از تو شرفم از تو من عمتر
رسول و ساقی حاجیانم و شبیه گفت من از تو شرفم من امین خدا ایم بر فاند او
و خزی خدا را خدایم چنانچه مرا امین کرد و ترانه کرده است پس حضرت امیر المؤمنین
حاضر شد و ایشان این سخن را اندک و ساقتند حضرت فرمود من از تو شرفم از تو
و و من اول کسی ام ایمان آورد و ام و هجرت کرده ام و جهاد کرده ام پس
سه رفتند نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و این سخنان را ذکر کردند حضرت

جوابے نہ فرمود و گریختند پس بعد از چند روز این آیه نازل شد و حضرت برای ایشان
خواند و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بن ابی طالب
از عباس و دیگر روایت کرده است که در مفاخرت علی و عباس نازل شد و
از شب روایت کرده است که در مفاخرت علی و عباس و شبیه نازل شد تا
اینجا حتی یا حی یا قیوم الله یا مریه و ابوالقاسم حسکانی از بریده روایت کرده
است که روایت شبیه و عباس یا یکدیگر تفاخر میکردند پس علی علیه السلام برایشان
گذشت و گفت بچه چیز فخر میکنید عباس گفت خدا بمن فضیلت داده است
که بدیگر نداده است و آن آب وادن حاجیانست و شبیه گفت که و عمارت
مسجد الحرام بمن داده است و ابیر المؤمنین علیه السلام فرمود خدا بمن داده
است در طفولیت آنچه بشما نداده است گفتند کدام است که بتو داده شده
است فرمود در دم شمشیر بر بینی شما تا ایمان آوردید بخدا و رسول او پس عباس
غضبناک شد بر خواست و دامن خود را بر زمین میکشید و بشکایت آمد نزد
رسول خدا نغمه بینی علی چه سخن بر روی من گفت حضرت فرمود علی را بطلب
چون حاضر شد فرمود چه باعث شد ترا که چنین سخن بر روی من گفتی گفت
خوف حق را بد رشتی گفتم هر که خواهد بغضب آید و هر که خواهد راضی شود پس
جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد پروردگار ترا سلام میرساند و میگویی که این
آیات را برایشان بخوان چون برایشان خواند عباس سه مرتبه گفت راضی شدم
و مویدا شد که این آیات در شان آنحضرت است که حق تعالی در دنیا فرموده است
ایشانند فائزون و این مضامین را حافظ و دیگران بسندهای بسیار از جمش
و مجاهد و ابن عباس و غیر ایشان روایت کرده اند و معلوم است که مراد آنست
که کسی که ولایت او را اندازد و داخل مؤمنان نیست و آنکه عمل بآن آیه پیش از
هم کرده است و آنکه کمال ایمان و سبقت باسلام است چنانکه حافظ و دیگران
از مجاهد روایت کرده اند که در هیچ موضع در قرآن یا لَهَا الدِّینَ اَمْشُوا
نیست مگر آنکه سابقه از براس او زیرا که او سبقت گرفت بر همه بسوی اسلام

و مویذ اینست آنکه اکثر مفسرین و محدثین خاصه و عامه مانند ثعلبی و واحدی این
 مرد و یہ و حافظ ابو نعیم و غیر ایشان بسند ما کے بسط روایت کرده اند کہ میان
 علی و ولید بن عتبہ برادر مادے عثمان تراغے شد ولید بحضرت امیر گفت کہ گیت
 شود بر سینه تو کو وکی و من و الله از تو زبانم کشاوه تر و نیز ام تنزد تر و در جنگ شجاع
 ترم حضرت امیر علیه السلام فرمود ساکت شو اے فاسق پس حق تعالی تصدیق
 آن حضرت را فرستاد أَفْتَنَ كَانُ مُؤْمِنًا كَفَرًا كَانُ قَاسِمًا لَا يَكْتُمُونَ
 محمد از آیاتے کہ در شان علی بن ابیطالب نازل شده است بخوبیت کہ مفسرین
 و محدثان خاصه و عامه روایت کرده اند کہ چون اصحاب از حضرت رسالت
 سوال بسیار نمودند و سبب طلال آن حضرت میگردد حق تعالی باین سبب از ہر
 امتحان صحابہ کہ ظاہر کرد کہ امام یک در مقام اخلاص و بذل جان و مال ثابت
 قدم اند این آیه را فرستاد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قَامَ جَيْشُكَمُ الرَّسُولُ
فَقَدْ مُوَابَّاتٍ يَدَيَّ جُؤَلَيْكُمْ صَدَقَةٌ یعنی اے گروہ مومنان ہر گاہ
 البتہ بار رسول بسر سخن گوئید پیش از آن کہ گفتن تصدقے بکنید پس کہ از
 صحابہ تا وہ روز کہ بیضاوسی و سایر مفسران گفتہ اند راز نہ گفت و بطے عرض
 بغیر امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیہ السلام نہ کرو باتفاق مخالف و مؤلف تا
 آنکہ حکم آیه منوخ شد و حق تعالی فرمود أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيَّ
جُؤَلَيْكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَنَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَأَقِيمُوا
الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ مُخَبِّرُكُمْ
بِمَا تَعْمَلُونَ یعنی آیاتر سیدید از آنکہ پیش از حرف گفتن بار رسول صدقہا بدید
 پس چون نگردید و خدا بفرما بخشید پس نماز را بر پا و آرید و بدید زکوة را و اطاعت
 کنید خدا و رسول را و خدا عالم است بآنچه شما میکنید پس معلوم شد محاسنات
 این متوجہ ہمہ و صحابہ شد بغیر آنحضرت عمل باین امر ننمود و باتفاق مفسرین
 از مجاہد روایت کرده اند و حافظ ابو نعیم و سایر مفسرین کہ حضرت امیر المؤمنین
 فرمود کہ آیه در قرآن هست کہ عمل بآن نہ کروہ است کہے پیش از من و عمل بآن

نخواهد کرد و احدی بعد از من و این آیه نازل است من یکدیگر را در دوا شتم بدو و بهم
فرو ختم و هرگاه خواستم راز بگویم بکس و هر وقت که بگویم تا آنکه این آیه منسوخ شد
و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی شان علی بن ابی طالب
کرده است از این عباس که چون این آیه کریمه نازل شد کسی قدرت داشت
که با حضرت راز را بگوید تا آنکه بیشتر تصدیق کند پس اول کسی که تصدیق
کرد علی بن ابیطالب بود و دینار را بدو و بهم فروخت و ده راز با حضرت
رسول گفت و در هر راز که بگوید تصدیق کرد و بر وایت دیگر از این عباس
روایت کرده است چون این آیه نازل شد مردم ترک کردند راز گفتن
با حضرت و بخل و رزیدند از تصدیق کردن و حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوٰة
و السلام تصدیق کرد و راز گفت و کسی غیر او از مسلمانان تصدیق نکردند
پس منافقین گفتند علی این کار را کرده و مگر برای آنکه کار پسر عمش را رواج
دهد و مؤلف میگوید پس در اینجا دو دلیل ثابت میشود اول آنکه کار پسر عمش
را دهنده علی باشد این عین ثبوت حقیقت او شد چرا که کسی کار رسول خدا را
رواج دهد پس او متابعت خدا و رسولش کرده پس حقیقت ایمان همین است
پس ثابت شد بزبان منافقین خلیفه رسول و ولی خدا او باید باشد که
متابعت خدا و رسول کند و دیگران متابعت ایشان نکنند و رواج دین
و شریعت ایشان دهد چگونگی او را خلیفه کند و دیگر اثر خلیفه گرداند این عین
ظلم است و خدا و رسول ظالم بودن قبیح است و این قبیح بر خدا و رسول
محال است و دلیل دوم علی علیه السلام محض کار رواج نبود بلکه اقتضای امر
خدا کرده است پس باز هم مثل اول لازم و ملزوم حاصل میآید و آن
نیز محال است و مراد مؤلف تمام شد و بدانکه اختصاص آنحضرت باین فضیلت
و نفیست عظیم است مناقب حضرت و از اینجا معلوم میشود که آنچه مخالفان
وضع کرده اند از احادیث باطله که خلفا را در ایشان بدل اموال عظیم کرده
اند براسی که مردم محض اقتراس است و معلوم است که اگر اعتنالی بامروین داشت

در عرض ده روز عاجز نبودند از اینکه یک درهم بلکه یک دانه خردا نقد بکنند
 تا این مورد معاتبات نگردند بهفد هم و اَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا
 تَفَرَّقُوا اِنَّهٗ فِتْنَةٌ عَظِيمَةٌ زیند در ریسمان خدا را همگی و پراگنده مشوید و بمل
 خدا کنایه است از چیزه که حق تعالی این امت گردانیده است و در راه او
 بسیار واروده است که مراد آن ریسمان اهل بیت رسول اند چنانکه تفسیر در
 تفسیر خود روایت کرده است از امان بن اعلیٰ از حضرت امام جعفر صادق
 علیه السلام که فرمود ما شیخ جلیل الله که حق تعالی درین آیه فرموده است و
 حافظ ابو نعیم نیز این مضمون را از ابو خنص روایت کرده است و ایضا امام
 از سعید خدری روایت کرده اند رسول خدا فرمود اِيْتَهَا النَّاسُ مِنْ دَرِيَا
 شَآءُ وَ حَبْلٌ كَذَاشْتُهُمْ اَمَّ كَ اَكْرَمْتُمْ كَ شَوَيْدَ بَا نَهَامِرْ كَزْ كَرَاهِ نَمِشُوْيدَ بَعْدَ اَزْ مَنْ
 یكے بزرگتر است از دیگرے کتاب خدا ریسمانیت کشیده از آسمان بسوی
 زمین و عترت من اهل بیت من بدستیکه این وقت از یکدیگر جدا نمیشود تا در
 حوض کوثر بر من واروشوند بهجد هم قُلْ هَذِهِ مَبِیْلَتِي اَدْعُوْا اِلَى اللَّهِ
 عَلَى بَصِيْرَةٍ اَنَا وَمَنْ اَتَّبَعَنِيْ یعنی بگو یا محمد اینست راه من بخوانم هم
 را بسوی خدا بر بصیرت و مینائی من و کسی که متابعت من کرده است و از
 احادیث بسیار از اهل بیت منقول است که مراد آنکه است که پیش از همه کس
 متابعت آنحضرت کرده است که ابو علی بن ابیطالب است و این مردود
 از محدثان عامه است از حضرت باقر علیه السلام نیز روایت کرده است و
 بر روایت دیگر از حضرت باقر علیه السلام منقول است مراد آل محمد است و ایضا
 حق تعالی فرمود است هُوَ الَّذِيْ اٰتٰكَ لَكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِيْنَ یعنی
 خدا آنکس است که تقویت کرده است ترا بپارسی خود و بمؤمنین و در اخبار
 معتبر از جابن و اروا که مراد بمؤمنین علی بن ابیطالب است و مراد بنصرت
 نصرت است که بر دست امیر المؤمنین علی بن ابیطالب است و بنا بر اول مراد
 آنست عمده و سر کرده آنها علی بن ابیطالب است با مراد آنست که بمؤمنان

آنهايند که ايمان بعلی آورده اند چنانچه سيوطی در درخت ثور بنده و از ابو هريره
روایت کرده است که بر عرش نوشته شده است لا اله الا الله آقا
وَحْدِي لَا شَرِيكَ لِي مُحَمَّدٌ عَبْدِي وَرَسُولِي أَيْدِيكُمْ
بَعْلِي وَابْتِغَيْتُ الْبَيْتَ مِنْ تَعَالَى فَرَزِمُوهُمَا سَتَ هُوَ الَّذِي أَيْدِيكُمْ وَ
بِقَضَائِهِ وَبِأَمْرِهِ مِنْكُمْ وَحَافِظُ ابْنِ نَبِيٍّ وَغَيْرِ آيَاتِ بَعْلِي إِذَا بُوَصَّاحُ
ابو هريره يمين مضمون روایت کرده است و تعلیقی در تفسیر از ابن عباس
از ابو الجراح و الخادم رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که آن حضرت
شنیدم که گفت در سب معراج دیدم محمد رسول الله آيا الله بعلی
وَلَقَدْ نَزَّلَ بِهِ بِعْنِ تَقْوِيَّتِ كَرَّمَ مُحَمَّدًا بَعْلِي وَبَارِسِي كَرَّمَ ابْنُ رَايَا وَوَدَّ
ابو نعیم بدو سندا از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که این آیه
در شان علی نازل شده است يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ
اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ یعنی ای کسی پیغمبر بزرگوار پس است ترا خدا و
اگر متابعت تو کرده است از مومنان و او علی بن ابیطالب علیه السلام است
که پیش از همه کس و پیش از همه کس او را متابعت کرده است و محمدت حنبل گفته
است که او علی بن ابی طالب است مَوْلَاكَ گوید که ازین آیه و اخبار
مقبوله الطرفین مبرهن گردید حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مخصوص است
بمتابعت حقیقی و یاری کامل و اتمی رسول الله و همه آنها موقوف بر علم
است پس معلوم شد با وجود بودن آنحضرت در میان قوم امامست و اگر
بعین خطاست بدانکه این حدیث یک دلیل است از دلائل اعلم بودن
آنحضرت و اعلییت آن از آفتاب روشن تر است و ابن عبیدالبرکاء از افق
علمای مخالفین است در کتاب استیعاب گفته است که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله در حق صحابه گفت أَقْضَاهُمْ عَلِيٌّ بِنُ ابْنِ طَالِبٍ یعنی و از
ترین صحابه بعلم و قضا و حکم در میان مردم علی بن ابیطالب است و حریری
در کتاب اربعین گفته است از جانب شیعه که علی بن ابیطالب اعلم صحابه

است و حق تعالی فرموده است هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
 يَوْمَ قَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ
 مؤلف گوید پس ازین دو آیه کریمه یا سایر آیات که معلوم شد و بعد ازین
 همین پس است از برای استحقاق تقدیم آنحضرت پس امامت است تمام
 اوله نقلی الحمد لله رب العالمین اما باب دوم در سبقت امیرالمومنین علی بن
 ابیطالب علیه السلام و در عصمت انبیاء است بسم الله الرحمن الرحیم
 وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ
 بدانکه در قرآن مجید آیات متعدده در شان امیرالمومنین علی بن ابیطالب صلوات
 الله وسلامه علیه نازل شده کما اینکه بعضی از آیات با تفاسیر خاصه و عامه که
 ساختیم و قطع نظر از آنکه آنحضرت سابق الاسلام است بر همه الناس و اغلب النور
 از ترس تشبیه آنحضرت بقول اسلام نموده است و بعضی از عامه قائل اند که در
 وقت بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله اربعه سال بود و حضرت امیر کو دگر
 بوده ایمان و طاعت کفر و معصیت کو دگر اعتبار ندارد و جواب واضح است
 که این اعتقاد و اواز عدم ایمان بخدا و رسول و کتاب الله است الان زود
 است که معلوم خواهد شد و عدم اعتبار کو دگر در حق غیر انبیاء و اوصیاست
 و انبیاء و اوصیاء معصوم اند علم لدنی است و کسب نیست و در میان کبیره
 صغیره نیست در حق معصوم چه اگر از وقت تولد آنها از مادرشان خداوند
 تبارک و تعالی تمام کتب سماویه را در قلوب علوم اولین و آخرین پرمیکند
 و گذشتگان و آینده کانرا خبر میدهد و توالد از مادر و قرار و هدایت خداوند
 خود و خلافت می نمایند و الا و پیغمبر نباشد و خلیفه نباشد اینها منجمله علامت ایشان است
 چنانچه در میان تمام فرق مسلمین مشهور است که فرعون علیه لعن هر زن عالم را
 شکم دیدند بواسطه اینکه وجود نبی یعنی موسی نبوده باشد و حال اینکه موسی
 متولد شد از مادر خود و توالد از مادر تکلم کرد با مادر خود و گفت ای مادر مرا در
 تابوتی قرار ده و تابوت را در میان دریاینداز مادرش متوحش شد و گفت ای

نور دیده میسرسم که غرق شوی فرمود که شریک اسے ماور خداوند مرا برائے تو سالم گردان
پس قول حضرت موسی را اعتبار نبوده باشد و در حق حضرت عیسی هم اعتبار نبوده
باشد و حال او در قرآن مجید فرموده است که قَالَ الْيَهُودُ يَكْفُرُونَ لَقَدْ جِئْتَ فِرْعَوْنَ
يَا اُخْتِ هَارُونَ سَاكِنًا اَبُو لٰهِي الْاَمْرَاسُ وَ مَا كَانَتْ اُمَّتُكَ بَغِيًّا
فَاَمَّا سَارَتْ اِلَيْهِ قَالَ الْيَهُودُ كَذَبُوكُمْ مِّنْ كَانِ فِي الْمَقَدْرِ صَبِيحًا قَالَ اِنِّي
عَبْدُ اللّٰهِ اَتَّبِعِ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا اَيْنَ مَا كُنْتُ
وَ اَوْصَانِي بِالصَّلٰوةِ وَ الزَّكٰوةِ مَا دُمْتُ حَيًّا پس قول حضرت عیسی را در هم
قرآن خدا را اعتبار نداشته باشد اعوذ بالله و بعبادت اخروی که اگر طلعت میست
و ایمان و کفر کو و ک اعتبار نداشته باشد پس مستحق ثواب و عقاب هم نبوده باشد و
حال اینکه نص قرآنیکه واقع شده است در حق حضرت موسی و آن کو و ک که حضرت را
گشت و شاید این مطلب قرآن بد آنکه ناطق است که فرموده قَالَ نَطْلُقْكَ اَحْتَى اِذَا
لَقِيَ غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ اَقْتُلْتُ كَفًّا لِّرَكِيَّةٍ بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْعًا
نَكَرًا بعد از آنکه موسی بروی اعترافش که و بسبب قتل کو و ک و در جواب موسی
گفت وَ اَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ اَبُو اَدَمٍ مِّنْ بَنِي اَدَمَ فَخَفَيْنَا اَنْ يَّرْطَقَهُمَا طُفْيَانًا
وَ كَفَرًا پس بگو بگشتن آن طفل باستان بود و یا خضر علی نبیا و علیه السلام ظالم بود
زیرا که مدح خضر در قرآن مجید فرموده که خضر پیغمبر است و روزی در مجلس با رسول
لعمریه جمیع علمای بغداد حاضر بودند و ابو یوسف قاضی و شافعی هر دو نیز در آن
مجلس حاضر بودند ابراهیم بن خالد عوفی که او از علمای بصره بود او هم یکی از متصان
روزگار بود و او در آن مجلس روایت میکند از ابو میاه و از ابو عمران و از ابو سعید
خدری گفت که گفتند که ما نشسته بودیم نزد رسول خدا در آنوقت سلمان فارسی
و ابازر غفاری و مقداد بن اسود و عمار بن یاسر و خدیجه یمانی و الهیثم البستانی و
ابو الفضل و عامر بن قله جمله همراه و کے بودند و در خدمت حضرت رسول صلی الله
علیه و آله در آنند و آنرا مشاهده می نمودند و آنوقت گفت یا رسول الله ما یبغض الله
و یبغض الیهم از جمیع حاضرین در حق برادر تو و این علم تو که از اندوه نزدیک است که پاک

حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ فرمود کہ چہ میگویند در حق برادر من علی بن ابی طالب
گفتند کہ میگویند کہ فی فضل است صاحب شمای علی را بر دیگران بر سبقت اسلام
کہ وے در آنوقت طفل بود حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ فرمود کہ من شما
را بیرون آورم ازین اندوہ چنانکہ روشن شود و لباسے شما و بان خداے
کہ مرا بر اشی بخلق فرستاده کہ یا شما حکایتے کنم خدا مرا خبر داده است از ان و شاید
کہ شما در کتابها سے پیشین خواندہ یا شنیدہ کہ چون ابراہیم از مادر متولد شد اورا
گریزانید از ان ملک عاصی و طاغی مادرش اورا در میان انلاب نهاد و در
کنار جوے آب در وقتے کہ آفتاب فرو میشد چون ویرا در آنجا گذاشت ابراہیم
بر خواست و دست بر سر و روی خود مالید و کلمہ تو حید بر زبان جاری ساخت
جامہ برگرفت و خواستین و بدان پاک میکرد چون مادرش آنحال را مشاهده
کرد بغایت بر سید چنانکہ حق تعالی در قرآن مجید میفرماید وَ كَذَلِكَ نُرِي
اِبْرٰهٖمَ مَلٰكٖتِ السَّمٰوٰتِ وَاَلْاَرْضِ فَلَمَّا جَنَّ عَلَیْہَا اللَّیْلُ
كَوْکَبًا قَالَ هٰذَا اَسْرٰبِیْ تَاٰخِرَ اَیَّامِیْ اَسَیْ یٰ اَرٰنَ مِنْ بَدَآئِدِ مَوْتِیْ بَنِیْ اَرٰنَ
کہ فرعون در طلب او بود و حکم زنمان بار و بار ایشکاقتند و اطفال را بہشت
تا موئے کشت شود چون موئے از مادر متولد شد ساعت مادر گفت کہ ای مادر
مرا در تابوت نہ و در آب انداز مادرش نرسید از سخن گفتن او گفت اے
پسر من ترسم کہ در دریا غرق شوی گفت اے مادر من ترس کہ حق تعالی نگاہ دارد
و سلامت تو را رساند مادرش ویرا در تابوت نهاد و در آب انداخت آب
اورا در کنار آب انداخت تا آنکہ حق تعالی ویرا سلامت برآوردش رسانید
و هذا ز حال وے خبر داده وَلَتَنْصُنَعُ عَلٰی عِلْمِیْ اِذْ تَمْشِیْ اُخْتٰکَ
فَمَقُولُ کَلِّ اَدَّ لَکُمْ تَاٰخِرَ اَیَّامِیْ دِیْکَ بِاَیْدِ اَسَیْ یٰ اَرٰنَ مِنْ کَدِّ اَوْنَدِیْ
علا در حق میے فرمود و قَدْ اَدَّیْہَا مِنْ تَحْتِہَا لَا تَخْزٰی فَلَکَ کَلِّ سَرَّیْ
تَحْتِیْ سَرِّیْ تَاٰخِرَ اَیَّامِیْ دِیْکَ بِاَیْدِ اَسَیْ یٰ اَرٰنَ مِنْ کَدِّ اَوْنَدِیْ
و در آنحال کہ بر زمین آمد و در آنحال کہ مادرش بدو اشارہ کرد کہ فَاَشَارَ

إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نَكَلِمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَوْتِ صَبِيحًا قَالَ إِنْ عُبِدَ اللَّهُ
 أَتَانِي الْكِتَابُ وَجَعَلَنِي بَيْنًا وَجَعَلَنِي مَبَارَكًا أَيْتَانَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالْقِسْطِ
 الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا يَعْنِي سَخَنُ كُنْتُ وَرَوَيْتُ وَلَادَتِ وَخَدَا وَنَذَلَ
 عَلَاوِيرًا وَرَأْسًا خَالِ كِتَابٍ وَنَبُوتِ ارْزَانِي وَانْتِ وَوَرَأْسًا خَالٍ وَبِرَأْسِي
 كَرَوَاقَامَتِ صَلَوَةُ وَأَوَاكِي زَكَاةٍ وَوَسْءِي سَهْ رَوَزِي يُوَدُكَ سَخَنُ كُنْتُ
 شَمَانِي زِيَادِي نَذَرَ خَدَاكِي عَزْوَلِي بِمَا فَرِيدِي مَرَادِي عَلِي رَا اَزْدِيكِي نَوْرًا وَرَصْدِي
 آوَمَ يُوَدِيكَمُ وَخَدَا رَا نَبِيحِي مِيكَرَدِيمِي تَمَا اِيكَرَمَارَا نَقْلِي كَرَوَا زَا صَلَابِي طَاهِرًا وَبَارِحًا
 زَاكِي چَنَابِچِي نَبِيحِي مَارَا مِي شَيْدِي دَرِ پَشْتَا وَشَكِيهَا وَرِ مَرِ عَهْدِي وَعَصْرِي تَمَا اِيكَرَمِي
 رِ سِي مِي نَوْرًا وَرِ پَشْتِي پَدَرَانِي مَظَاهِرِي وَآفَگَاہِ آنِ نَوْرِي دُونِيہِ شَدِيدِيہِ
 بَعْدِ اَللّٰہِ مُتَقَلِّ شَدِيدِيہِ وَبِگَرِ بَا بُو طَالِبِي پَدَرِ وَعَمِّ مَن مَرِ گَاہِ دَرِ مِيَانِ مَرِ مَن
 مِي شَدِيدِي نَوْرًا بِرَا اِيْشَانِ طَاهِرِي وَتَمَا اِيْشَكُمُ مَادِرَانِ اَمْدِيمِي بِدَرِ سِيكِي دَوْنِ مَن
 جَبْرَائِيلُ فَرُو دَا دَرِ وَفَتِيكِي حَضْرَتِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ اَزْمَا دَرِ مَتَوَلَّ شَدِيدِي يُوَدُكَ
 يَا حَبِيبِ اَللّٰہِ خَدَا تَرَا سَلَامِ مِيرِ سَا نَدِ تَهْتِي مِي كَنَدِ تَرَا بُولَادَتِي بِرَا وَرِ لَوْ عَلِي بِنِ
 اَبِي طَالِبِي مِي گَوِي دَا كُنُونِ وَفَتِ طَاهِرِ شَدِيدِي نَبُوتِ اسْتِ وَآشْكَارِ كَرْدَنِ وَسْءِي
 نَبُو كَرِ تَرَا مَوْتِي كَرِ دَا نِيدِيمِي بِرَا وَرِ نَوْرِي وَنَبِيہِ تَوُوہِمَتَاكِي خَلِيفِي تَوُوڈَكِرِ بَدُو بِلَنْدِ كَرِ
 وَنَسْلِ تَوُو بُو سْءِي بَاقِي مَانَدِ چُونِ عَلِي مَتَوَلَّ شَدِيدِي مَادِرِشِ وَبِرَا مَرِ وَاشْتِ وَبِرِ وَ
 دَسْتِ مَن نَبَا دَمَنِ وَبِرَا وَرِ دَا مَانِ خُو دِيہَا دَمِ وَ عَلِي عَلِيہِ السَّلَامِ اَنگَشْتِ دَسْتِ
 بِرِ گُو شِ خُو دِيہَا وَوِ بَرِ سَالَتِ مَن اَقْرَارِ كَرِ وَكُنْتُ بِخَوَانِمِ يَارِ سَوَلِ اَللّٰہِ كُنْتُ بِخَوَانِ
 بَيَانِ خَدَاكِي كِي جَانِ وَرِ قَرْمَانِ اَوَسْتِ كِي عَلِي اَبْتَدَا كَرِ وَبِصُفِ كِي خَدَاكِي
 عَزْوَلِ بَا وَمِ فَرَسْتَا وَہِ يُو دُو شَدِيدِثِ بَا نِ قِيَامِ نَبُو وَبِرِ خَوَانِ اَزْ اَوَّلِ تَمَا آخِرِ
 چَنَابِچِي اَكْرِ شَدِيدِثِ حَاضِرِ يُو دَا اَقْرَارِ مِي كَرِ وَكِي عَلِي اَنَزَا حَاضِرِ تَرِ يُو دَا زَا وَرِ اَوَّلِ اَكْمَرِ
 نَوْرِثِ مَوْتِي بِرِ خَوَانِ چَنَابِچِي اَكْرِ مَوْتِي حَاضِرِ يُو دَا اَقْرَارِ مِي كَرِ وَكِي عَلِي حَاضِرِ
 تَرِ يُو دَا زَا وَرِ اَوَّلِ اَكْمَرِ زِيُو رِ وَوَا بَجِيلِ عِيْسَى عَلِيہَا السَّلَامِ بِرِ خَوَانِ كِي اَكْرِ دَا وَرِ
 وَبِصُفِ حَاضِرِ يُو دُو تَدَا نَصَافِ مِي دَا وَنَذَرَ كِي عَلِي حَاضِرِ تَرَا اسْتِ اَكْمَرِ قَرَانِ

کہ خدا کے عزوجل بر من فرستاده بر خواند چنانچہ حافظ بود انرا کون حال
 آنکہ علی علیہ السلام با من سخن و من با او سخن گفتیم پیچیز یا سے کہ از انبیاء و اوصیاء
 بدان سخن گویند پاکیزه بگر آنگاه علی علیہ السلام بحال طفلیت گشت من اور
 ہما در او فاطمہ بنت اسد و ادم اسے یاران من شائبہ بگفتار دشمنان
 چرا اندوہگین می شوید و اقوال اہل شرک را بچہ اعتبار سے کنید بداند من
 فاضل ترین جمیع اوصیاء و سلم و وصی من فاضل ترین اوصیاء است آنکہ
 سلمان فارسی و باقی اصحاب کبار خوش دل و خندان بر پاسے خود ہستند و صلوات
 بر رسول خدا فرستادند و میگفتند کہ سخن انفا سز و ن و رسول خدا فرمود
 و اللہ شایہ در سنگار ان و بہشت را بر اسے شہ آفریدہ و دوزخ را بر اسے
 دشمنان صاحب شہ علی آفریدہ اند چون امین خبر صحیح نقل شد در مجلس
 مارون و اقلب اشرف و علمائے ایشان گفتند کہ امین از ان قبیل نیست
 بر اکا پس چہ گویند علی طفل بود ایمان اورا اعتبار نیست دیگر
 خداوند عالم علی را نفس رسول خواندہ در قرآن مجید قل تعالوا ندع آلنا
 و آباءنا انکم و بنائنا و بنائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبین
 فنجعل لعنت اللہ علی الذین یاتون و محب ایست کہ قائل حدیث میشود
 و با حق علی نفس رسول است و بر او روئے بہت و رسول افضل انبیاء است
 پس چرا اعتبار میکنند و سابق الاسلام ست و معترف نیستند کہ او افضل
 اوصیاء است چون ابراہیم کہ بعد بزرگوار و کے دوسرے عیسے در حال ولادت
 تکلم نمودند و ایمان آورند بخدا کے تعالے و پیغمبر خدا کے تعالے نبوت او
 عیسے در حال طفولیت و پیغمبر نبوت داوید عیسے در حال طفولیت بود پس چرا
 در حق علی بن ابیطالب علیہ السلام در طفولیت قبول تداریک و ہر او
 رسول و ابن عمش بود و دین و شریعت رسول و اسلام بطریق
 قائم شد و خدا کے تعالے و بر نفس رسول خواندہ و چندین آیات قرآنی
 در حق و سے نازل شدہ و خدا کے تعالے و بر اسم ولی خواندہ و رسول خدا

یک خمر محبت اور اور روز خندق با طاعت چمن و اسن برابر کرده و بنا قل
 حدیث شریف و در کتاب التاج و ابدا است و ایضا در کتاب شریف
 که من اسرا اذ ان یختر الی اذ من فی علیه و الی نوح فی تقویت
 و الی ابن ابراهیم فی حلیه و الی یحییٰ عیسیٰ و الی و یس
 فی عبادتہ پس براسے شاہ یحییٰ فلیتظن و الی علی بن ابیطالب
 فی علیہ و تقویتہ و فی حلیہ و فی عیسیٰ و فی عبادتہ و فی
 اور ایضاً کہ در بدر او بود و حسین او بود و در جنگ اتراب و بکذا
 و در جمع غزوات علی بن ابیطالب اگر بنو تمام لشکر مطلق بود و در حرب و ادا
 کشت و عمر بن عبد و و او کشت و حال اینکه علی علیہ السلام در آنوقت طفل
 بود و دست ابو بکر پیش بر نیامد پس چنانچه چون رسول خدا صلی اللہ علیہ
 و آلہ علی را با چندین پیغمبر الواعزم مبارک و روز غم شاو در طریق اہلبیت و
 فاضل تر است از ہر یک از اینیامرسل و بعد از رسول خدا افضل عالمیاست
 پس مضایقہ میکنید در اینکه ایمان طفل معتبر است و معترف نشوید در سبقت
 ایمان امیر المومنین صلوات و سلامہ علیہ و در حال طفولیت امامت و وحی
 رسول بود و حافظ صحف و تورات و انجیل و زبور و فرقان و انزلے
 ابو بکر سورۃ البقرہ بلد شو و در حال چہل سال و ایضا جمیع اہل اسلام شوق
 اند کہ علی لکم نبی و فی اللہ طرقتہ عین ابدا و ابو بکر بعد از چہل
 سال ترک عیودیت لات و عورتی کردہ بران اسلام خلاصہ کردند و
 در ول و در جمیع اوقات مخالفت خدا و رسول نمودہ طریق عناد و اہم بودہ
 گوشت و پوست و خون و سے بجم خنزیر ہمہ روہ بود با و جمہ و این کتاب
 ویرا مومن و انید و ایمان مقصومان را اعتبار نکنید و خاندان
 نبوت کہ خداے تعالیٰ کوایے بر عصمت و طہارت ایشان دادہ و
 قرآن فیہ یزکون و لا یتبرجن و لا یتبرجن الا اولی و آمن
 الصلوٰۃ و اتین الشکوۃ و اطعن اللہ و سر رسولہ اما یزید اللہ

لَيْدُكُمْ عَنْكُمْ بِالرَّحْمَةِ أَهْلُ الْبَيْتِ وَكَيْطُكُمْ كَيْطُكُمْ
 و بعضی از عباد اعتقاد آنست که افعال عباد افعال الله است و این نیز
 هست از اینجا معلوم میشود که اینها ایمان ندارند و حیات ندارند و در باب خیر و شر
 متازعه میکنند بعضی از ایشان گویند که هر چه از بنده صواب میشود و از خدا
 اصل مذہب باطله در زمان معاویه بن ابی سفیان اختراع کرده بود
 بجهت بغض و عداوت با امیر المؤمنین علیہ السلام داشت و علماء را
 نیز متابعت نمودند الحاصل دلیل ایشان اینست که نفع و ضرر که از بنده
 صواب میشود معاصی و مظالم و کفر ایشان اسباب الله میدهند باین که نفع
 و ضرر و خیر و شر بقضا و قدر خداوندیکه پیدا کننده آدم و ابلیس و پیدا کننده
 آب و خاک و آتش و بهشت و دوزخ و حیات و ممات و طاعت و معصیت
 و مبدع و محبت و عداوت ابراهیم و نمرود و فرعون و ثمان و مارون
 محمد و ابو جہل کافر و مسلمان بقضا و قدر هست اینها الناس اینها مہلات
 کفر و زندقه است یا نه معلوم شد که ازین اولی از برای ابلیس گفتی پیدا
 کرد این خودش کفر محض است الحاصل ما در اینجا جواب مختصری
 می دهیم اول آنکه گفتی که شر و عصیان کفر و فسق بقضا و قدر است اما
 برضای و می نیست بدانکه در یک سخن محال لازم آوردیم از برای
 آنکه گفتی که حکم کند و بران حکم راضی نباشد از عجز و بیم بود یا از
 عداوت و ریاء و تبلیس و ذات مقدس باری ازین صفات منزہ است
 و اعتقاد شما آنست که شر و عصیان و کفر و فسق جمله بقضا و قدر خداوند است
 و بچنین کس شرمندہ خواهد شد بجهت آنکه دلیل آورد که خداوند فرمود
 قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِندِ اللَّهِ وَاللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَبِخبر و این
 آیه یَضِلُّ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
 و بچنین جائے دیگر فرموده وَلَوْ شِئْنَا كُلَّ نَفْسٍ هَدَيْنَا مَعْنَى آیه
 اول آنکه همه از نزد خدا است و معنی آیه دویم آنکه گمراه میکرد و انداخته

که میخواهد معنی آیه سویم آنکه اگر خواهم بر نفس را هدایت کنیم و همچنین میخواهد
 خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ
 وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ یعنی مهر نهادن خدا بر دل و گوش و بینش ایشان
 و بر شنوایی و بینایی ایشان را که نتوانند ایمان آورند چه بیکوئید و رباب
 اینهمه آیات قرآنی و چه اعتقاد و سبک درین احکام قرآنی جواب آیت
 آیه ختم الله علی قلوبهم محمول است و محمول بر وجهی که موافق و مطابق قضایای
 عقل است و متناقض نفس نه گردد آیات قرآنی و متفاوت ذکر و اول آنجا
 که فرمود قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِندِ اللَّهِ بدانکه چون بنظر این حکم کنی لازم شود
 که جمیع اشیا را خلقت خدا یا شد اینند پس ابلیس است بدانکه در قرآن
 کل یعنی بعضی آمده است چنانچه در قصه ابراهیم آمده که ثُمَّ أَنْجَلْنَا عَلَى كُلِّ
 جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا این در عقل ثابت است که کوه الوند و کوه قاف و رانجا
 نبود و همچنین در قصه بلقیس میفرماید قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِندِ اللَّهِ عِزِّ عَظِيمٌ
 جمیع عقلا و اندک و پادشاهان و خلیفان و زردک در آنجا نبوده پس کل یا یعنی
 آن باشد که هر چه نقصان الهی است او نکند از افعال حق چون شمس
 آسمان و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم و زمین و آتش و ملائکه و اصول
 و فروع و سایر نعمتها همه را خالق موجودات است تبارک و تعالی
 پاک و مبرا است از خلق و فعل و کفر و فساد و غیبت و ظلم و معاصی و نفاق
 آنها و آنچه فرمود بَصُرْتُ كُلَّ مَنٍ كَيْشَاءُ وَ يَنْهَضِي مَنٍ كَيْشَاءُ بدانکه
 معنی هدایت بسیار است و مرجع همه بدو معنی است یک معنی ارشاد و بیان
 و دیگر معنی لطف و این هر دو عام است جمله مسکفان را از مومنین و کافران
 بدان اسرار و فلان و فلان که خداوند هر چه در حق مومنان کرده است از
 الطاف و ارشاد و ارسال رسالت و قوت و قدرت و تکلیف و عقل در
 حق کافران نیز کرده است و اگر نه کرده باشد پس کافران را بر خداست تعالی
 جنت بوده باشد که مهر در چشم و گوشش مانده و قوت و قدرت

ویدن و شنیدن راه حق ندادی خداے تعالیٰ از گفتار آنها ملزم گرد و در قرآن مجید تصریح کرده که لَوْلَا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ كُلِّ مَسْئَلٍ یعنی اینها از برای آن گرد و ما را بر ما تحت نباشد و تحت خدا را باشد چنانچه فرموده است قُلْ لِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ بدانکه هر جا ذکر هدایت کرده است مقید به شیت گشته مرا و از آن زیاده و قی الطاف است که راهیست که از ایشان طاعت و معصیت در وجود آمده باشد اگر خواهد از سرگناه ایشان در گذرد و راه بهشت بر آن ایشان نماید و ایشان به بهشت رسانند بدانکه اضلال برادر معانی بسیار استعمال کرده اند معنی اصلی او را هلاکت گشتن از و اضلال را چه بخداے تعالیٰ نسبت کند هلاک و عذاب یو و یُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ یُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ یعنی عذاب کند ظالمان را از اینجا که ظالمان گمراه اند و اگر معنی گمراهی بدان این معنی را که تو با خدا نسبت میدی حق تعالیٰ این معنی را با غیر خود و حواله کرده است چنانچه میفرماید وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا یعنی شیطان گمراه کند از شما بسیارے را و با فرعون نیز اسناد کرده است که وَأَخْلَصَ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَآ هَدَىٰ یعنی گمراه کرد فرعون قوم را و راه ایشان را پس اگر حق تعالیٰ بنده کارا گمراه کرده باشد اسناد با غیر خود نداده باشد این معنی را که تو میگوئی خدا همه کافران را گمراه میکند و انداین کفر محض است حق تعالیٰ میفرماید که يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِي يُؤْمِنُونَ بِهِ پس بدانکه لازم بود تاویل نمودن آیات را که در اینجا اضافه اضلال با خدا است یُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ و یُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ یعنی خدا آن که خواهد چون لطف را در وے اثر نباشد و چون خداے تعالیٰ بنده را بر اسطه اضرار کند و عصیان خدا را کند ویرا با خود گذارد و چنانچه گوی اضلال کرده است و ضلالت خود از بند او و تعلق از آیه خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ آن است که اضافه هر تودل و گوش و پوششش در چشم خود کرد و بسبیل تمثیل یعنی ایشان مقام کردند و در منزلت کس اند که گوی حق تعالیٰ ایشان این معنی تا متواتر ایمان آورند

و این غلط است چرا که هر مانع نیست از ایمان اگر مانع نباشد پس خدا
تعالی نفرموده بود و کَلِمَ طَلَبِخَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُمُ حَقِيرًا فَلَا تُؤْمِنُونَ
إِلَّا قَلِيلًا پس بنا بر اعتقاد و تو لازم می آید که دعوت اینها قبیح بود و بر حق
لازم بود که رسول را اعلام کند که فلان و فلان را دعوت کن که ایشان
ایمان نتوانند آورد و آن سبب که من از ایشان ایمان نمیخواهم و هرگز گوش
و دلها را از ایشان نپاوم تا دعوت رسول عیسی نباشد بپایند آن بدایت
که حضرت پروردگار مومنان را کرده کافران را نیز حاصل است و قرآن
مبی تا طوط است که إِنْ تَأْتِيهِمْ جُنَّةٌ مِّنَ السَّبِيلِ أَوْ مَالٌ كَثِيرٌ سَأَلُونِي
بِرُءُوسِهِمْ أَتَأْتِيهِمْ سَأَلُوا أَتَأْتِيهِمْ سَأَلُوا أَتَأْتِيهِمْ سَأَلُوا أَتَأْتِيهِمْ
گفت که خدا را دعا می نماید بدایت نه کرده و باز هم بعضی از عباد این آیه را دلیل
آوروند که شر و خیر از خداوند است که ابراهیم با مشرکان گفت که أَتَقُولُونَ
مَا تَخْتَلِفُونَ وَاللَّهُ يَخْلُقُكُمْ وَتَعْمَلُكُمْ جَوَابًا وَلَا قَائِلَ لَكُمْ كَذِبًا
بالمشركان چنین گفت این از برای ابراهیم افراق هستی و افراق بستن
باین کفر است - دوم معنی قرآن از انحراف که وی این هم کفر است بجهت اینکه
مأما سے مصدری نیست بلکه مأما سے موصول است و الا ان قول تو لازم می آید
که باطل بودن کلام خدا را دعا می نماید أَتَقُولُونَ مَا تَخْتَلِفُونَ بَدَا آنکه مورد
این آیه ملامت است و تعریف است یعنی پرستید چیزی را که بدست
خود میترسید و حق تعالی آفریده است شمارا و آنچه میترسید یعنی شمارا و چو
را خدا خلق کرده است نه اینکه خلقکم و عَمَلُكُمْ این معلوم است که غلط
است که عمل تقدیر گیر می و اگر مراد آن بوده باشد که فعل و عمل شمارا خدا
آفریده باشد این آیه عذر کافران بود و خدا عذر کافران را بدان عملی که
بنده میکند آنرا نسبت بخدا بدین تناقض است جمع بین ضدین محال
است جهت آنکه اول کلام خدا ملامت است از برای ایشان کلام الله ثانی
عذر ایشان بود و باشد این جمع التناقضین شد این محال است و نحو آن

این خلاصے نیست حق تعالیٰ فرموده شمارا آفریده و آنچه می پرستید
 یعنی چوب و طلا و نقره و سنگ و مس هر چه از دوستان و اصنام که خود
 می تراشید همه را حق تعالیٰ آفریده است نه عمل ایشان را ایشان را خداوند
 تبارک و تعالیٰ در قرآن فرموده لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم مِّنْ أَمْوَالِكُمْ
 یعنی تجوزید اموال شمارا با اموال مردم و اگر کسی مال مردم را بخورد پس گو
 خدا خورده است و همچنین خداوند بنی کرده است که فرموده لَا تَخْرُجُوا
 تَخَصُّبًا اگر کسی زنا کند یا غصب کند و بگوید العباد یا لله خدا کرده
 است بدانکه ما نختون می تواند بود که موصول باشد و می تواند که موصول
 باشد و ما نختون موصول است بمعنی الذی و اگر حمل کنیم آنچه
 مراد شما است متناقض است جواب دیگر حضرت باری تعالیٰ نسبت
 و اضافت عمل با ایشان کرد و اگر فعل فعل خدا باشد نسبت و اضافت او به
 بنده کرده باشد و الحال فعل بنده کرد و ارتخو و نشان است نه اینکه خدا کرده
 باشد عقلاً و شرعاً اضافت فعل نسبت به قاعش کنند و اعتقاد این گروه
 متلزم امیاش و شیعیه است چرا که حق تعالیٰ را قاعل قیام و کز و معانی
 میدانند و میگویند که بقضا و قدر اوست از سخن ایشان لازم می آید
 که حق تعالیٰ از همه ظالمان ظالم تر باشد چرا که عتاب کند کافر را بجهت
 کفری که خود تقدیر کرده است چون خداست تعالیٰ کافر را با کفر خشن
 کرده باشد و قدرت بر ایمان نه کرده باشد بعد از آن اورا ایمان عقوبت
 کند از برای آنکه خود را خلق کرده باشد و را پس بنا بر این ظالم صریح بود
 مثلاً شخصی دست پیچ را بنا بند و دست او سرخ شود بعد از آن
 آن کوید که را بزنند که چرا دست سرخ شد یا شخص بلند قامت یا قوی
 کند گوید که چرا قامت بلند است یا بپایه کوتا و بودی یا بیکه کوتا
 دست و پا بند و در آب اندازند چون جامه او تر شود و او را از آب بیرون

آورند و بزنند که چرا جادوات را نترکرومی و امثال این البته ظلم صریح
 بود بدینکه خلق کفر و کفر و فسق و فساد و ظلم و نظام خدا کرده باشند
 از برای آنکه بنی بکافر گوید که ایمان بیاورید خداست که مرا فرستاده و ترا
 دعوت کنم به ایمان کافر و جواب بنی گوید که باید درین خلق کفر یا ترا و با من
 عطا فرماید تا من ایمان بیاورم اگر نه چون در من کفر خلق کرده هست چگونه
 تکلیف ایلمی کنی چون مرا قدرت نیست پس بنی منقطع گرد و وادرا
 جواب نباشد و بنی عاجز ماند اگر کفر و کافر خداست تعالی خلق کرده باشد
 و باز او را تکلیف بایمان کنند تکلیف مالا یطاق لازم می آید و این نزد
 عقلا شرعاً قبیح بود و این مثل آن بود که بادی گوید که طیران کن در هوا
 و در قرآن مجید واقع است که یُرِیدُ اللَّهُ لِيُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ
 الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا و دیگر می فرماید لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا لَوْ شَاءَ
 وَنَزَلَ فَرَمَادُ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ
 و امثال این بسیار است اگر خدا کفر و کافر بیا فرید و بگوید کیف تکفرو
 خود خالق و خود مبطل باشد و گوید که لِمَ تَلِيْسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ
 و ایشان از خود دور کنند و باز وادرا و بگوید لِمَ تَصَدُّونَ عَنِ
 سَبِيلِ اللَّهِ اگر خلق کفر و کافر خدا کرده باشد لازم آید که کافر مطیع
 خدا باشد از برای آنکه خدا کفر در او خلق کرده و کفر میخواهد پس آنچه
 مرا و الله بوده پس مطیع بود و بنی عاصی بود و این تقدیر از جهت
 آنکه کافر را امر میکند که ایمان بیاورد و او از کفر منع می کند و حال آنکه
 خدا کفر در او خلق کرده هست که میخواهد ایمان بیاورد و بر عجم شما
 کافر مطیع خدا بود و بنی عاصی بود و اے گمراهان بنا بر قول شما

لازم می آید عدم رضا می بقضا و قدر خدا می تقابل الی براس
 آنکه باجماع رضا کفر حرام است و رضا بقضا و قدر واجب است
 پس اگر کفر بقضا و قدر خدا می تقابل باشد پس واجب باشد
 و این کفر است و ازین اعتقاد شمالا لازم آید تعلیل حدود و قیاس
 و ازواج شرعی از معاصی ازیرا می آنکه اگر زنا و لواط و دزدی
 و شرب خمر و خون ناحق و طنبور و شطرنج و غیر اینها جمیع معاصی مانع
 شود پس همه اینها بارادۀ قضا و قدر الهی باشد پس بنا براین امام باقر
 شرع را باید منع نماید بگوید که چرا نماز بر می کنی و چرا امر معروف و نهی
 از منکر کنی پس بر این فرق نیاید نزد ما و آنکه در عمر خود انواع
 نیکو کار کرده باشد و میان آنکه با انواع ظلم و جور کرده باشد و نیک
 کننده و بد کننده فاعل مختار نباشد بلا شک و مدح و ذم برایشان
 راجع نباشد پس چون مدح و ذم که صفت فعل است بماراجع
 است باید نفس فعل باین راجع باشد و باین تقدیر ارسال کمال
 و انزال کتب و بهشت و دوزخ بمقایده و عیث باشد که گروه
 این مذہب مذہب ابلیس است که او گفت سرایت اغوی قیلتی
 بدانکه شما بر ابلیس اقامت و دلیل می کنید و این معقدان بنیایه
 و اتباع ایشان و از علمای اصحاب ایشان حدیثی که تابع ایشان
 بودند از ابلیس سر گرفته و ایشان درین بدینا فروختند شما نیز
 آن گروه می نمایند و از مارون الرشید روایت می کند که گفت
 شیخ بطلول یا ابوجنیف در مسائل قضا و قدر بحث کرد و انام دے

منو و گفت که است ابرو حنیف بدلیل ثبات است که خبر از تو عاقل تر و
 فاضل تر است از جهت آنکه تو بنده را مسلوب الاختیار است گوئی اگر
 خبر را یک مرتبه بگوئی صغیر بر ند و نرزد بجهت آنکه بگذرد و البته میگردد
 و اگر یک بار بگوئی کبر بر ند تا قافله نباشد برگزشتن آن اگر بکشی از آنجا
 نمی گذرد پس چه فرق دارد در میان تو و خرو و لکن این قدر فرق
 دارد که خود را آنچه قدرت دارد و میان آنچه بران ندارد و وقایع نیست
 میداند و تو هیچ نمیدانی الحاصل بنده فاعل فعل خود نباشد و فعل
 الله تعالی باشد پس صحیح نباشد آنکه گوئی الله غفور رحیم است
 از برای آنکه عفو و غفور و رحیم گناه باشد که بنده گناه است که او باشد
 و بسبب آن گناه مستحق عذاب شده باشد و خدا عذاب نکند
 او را بیا مرزد و عفو کند پس جو گناه فعل بنده نباشد و فعل خدا
 باشد چه گونه صحیح بود که گویند خدا آمرزنده و عفو کننده و رحیم است
 پس حقیقت آن باشد که مکلف در سبب تکلیف بنظر دلیل حاصل
 کند بفعل خود عذیم شود و توبه کند تا به تحصیل آن در دنیا مستحق مدح
 و در قیامت مستحق ثواب شود پس اگر خدا خواهد که چیزی را و
 آفریند و تواند اما خدا خواهد بنده بحسب و فعل و اختیار خود مؤمن و
 مطیع باشد و تارک کفر و معاصی و اگر بنده با حصول قدرت و تکلیف
 ایما اختیار نکند خدا و ان قضائے نباشد اے گروه قائلین اگر اقرار
 نقلی زیاده ازین میخواهد چند ان بگویم که شنوند را مال آید و اما از
 حدیث آنچه فریقین نقل کرده اند و در طریق شمایز واقع است

کما اینکه اول کتاب ذکر شد و اگر میخواهید ایضا ذکر میکنم تا اینکه روشن تر
 شود برای شما عبد الله بن عمر روایت می کند از رسول خدا علیه السلام
 هَؤُلَاءِ هِيَ الْأُمَّةُ إِنْ مَرَضُوا فَلَا تُقَوُّ دُؤُورُهُمْ وَإِنْ مَرَضُوا
 فَلَا تُصَلُّوا عَلَيْهِمْ وَإِنْ لَقِيتُمُوهُمْ فَلَا تَصَلُّوا عَلَيْهِمْ قُلْ هُمْ
 هُمُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالُوا الَّذِينَ يَحْمِلُونَ بِالْمَعَاصِي هُمْ هُمُ
 أَنْهَامِ مِنَ اللَّهِ كَتَبَهَا عَلَيْهِمَا عَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ قَدَرِيه نجوس این امت از
 اگر بیمار شود و پسرش ایشان مروید و اگر بمیرند نماز برای ایشان نکنید و اگر
 ملاقات شوند سلام برای ایشان نکنید جمعی از اصحاب پرسیدند یا رسول الله
 قدریه چه طائفه اند و ایشان کیستند حضرت فرمود که ایشان آن کسانی
 که معاصی بعمل آورند و زعم ایشان آن باشدند که عمل از خدا تعالی
 است و خدا و را زل نوشته که ایشان معاصی کنند و چنین تقدیر فرمود
 روایت تمام شد و مؤید این روایت در قرآن مجید فرموده است که
 أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ
 نَفْسِكَ یعنی هر چه میرسد بشما از حسنه پس آنرا از خدا باشد و آنچه میرسد بشما
 از سیئه پس از نفس شما است و آنرا از خدا نسبت میکنند امثال این در قرآن
 بسیارست که الله تعالی حواله و اشارت و کفر و معاصی بر بندگان فرموده و شیطان گفته
 لَا هُوَ بِهَمٍّ أَجْمَعِينَ اگر فعل خداست که بفعل خود لعنت بر او میسر میکند که فرموده که
 عَلَيْكَ لَعْنَتِي يَوْمَ الدِّينِ اگر حضرت آدم حاضر میبود البتة می گفت سر بنگاه طاعت
 وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ اگر موسی بود می گفت سر بنگاه طاعت
 تَفْصِيحِي فَأَغْفِرْ لِي و اگر یونس بود می گفت لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ
 مِنَ الظَّالِمِينَ آیات و براهین بسیار و تزیین و تقدیس حق تعالی کرده و مآذ و اگر معاصی
 عاصی فعل خدا باشد پس چرا میگرددند و فرض اگر تو که می ابطال نمیدانند
 چرا که با عتقا و ثمان و ثلید و هزارانیا معصوم اند و چون از ایشان جرم و عصیت و انقضای

چه را توبه و استغفار نمودند و در اینجا دو جواب داریم اول آنکه این بحث اول بود
 جواب بآیات قرآنی و دوم و ایراد تو منع دلالت آیات قرآن میشود و این نقض
 بر تو است نه بر ما اما جواب دوم بعد از اتمام سخن از باب قضا و قدر و جوابی شد
 الغرض مشرکها چنانچه جبری بودند چنان اسلام ظاهر طریق جبری بر طرف شد
 و بعد وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعد شهادت حضرت امیر المومنین علیه السلام
 الله علیه چنان معاویه و یزید لعنت الله علیهما و العذاب و باقی بنی امیه لعنت الله
 علیهم و در زمان ایشان آنرا احیا کردند و در میان اسلام بیرون رفتن تابع ایشان
 شدند ثمانی نیز متابعت ایشان میکنند ایها الناس بدانید اهل بیت عظام و اصحاب
 کرام او بر این اعتقاد بودند شما احکام الهی را و احادیث حضرت رسالت پناهی
 و جمیع دلائل عقلی را معطل و مصالح میگذارید و نادیده و ناشنیده و مانکارید و اما
 جوابم از عصمت انبیاء و اعتراضی که تو کردی در باب عصمت انبیاء و اوصیا
 ایشان بدانکه اعتقاد من چنانست که جمله معصوم اند و مطهر اند از جمیع معاصی و آیهست
 که جمیع انبیاء و اوصیا معصوم باشند از گناه و فراموشی از ابتدائی طفولیت تا انتهای
 زمان نبوت و وصایت زیرا که ایشان امثال سر خدا نیستند چگونه جایز بود که در مقام
 انقیاد شیطان که اززل موجودات و الیه مخلوقات از جناب کبریا می و ور شود پس
 بدانکه شیطان را نصیبی نباشد در ایشان و اگر از ایشان افعال شیطانی صادر
 شود آن نقض نبوت و امامت است باید که نبی و امام و ابا و اعمهات انبیا پاک از
 دنات و زلات مثل آنکه دلاک و حجام و سرکین کش نباشند و باید که نبی پاک
 نباشد و متصف نباشد بصفات جهل و حسد و بخل و حرص و معلول و ناقص و مبتلا
 نباشد بپیر من و جذام و از جمیع نقایص مطهر و منزّه باشد کاذب و فاسق و نیا
 نباشد ای قائل بدانکه واجبست امام افضل و اعلم و از پدر و ابرار و ائمه و ائمه
 و اشیع و اقدم اهل زمان باشد و از جمیع خلق مستغنی باشد اعلم و منصوص علی
 من الله و من عند الرسول تعیین شده باشد بدین امر امامی که رعیت بوده است
 نشاید امام باید که منصوب از خدا و رسول بود تا خلق و در متابعت او مکرده نباشد باید

که امام معصوم باشد چه اگر غیر معصوم میتواند که ظالم بود حضرت پد و در دگر چنان
 میفرماید که لا ینال غیر من الظالمین و بعضی از عامر الیضا ایضا و نموند این
 را دلیل آوردند که چه گوئی خدائی تعالی امر فرموده یا ادم یا ادم الشکی است
 و زوجهک الجنة و خلاصتها رخت و حیث شیتما و لا نفس باطنی و غیر
 نگوینا من الظالمین یعنی بلا شک ایشان از ان درخت خوردند و رخت را
 گشت بجواب بدانکه نهی نمود خدائی تعالی ادم را و نهی نهی تحرکی نبود
 است بلکه نهی تنزیه بود است زیرا که نهی تحرکی ان باشد که بازتاب ان
 مستحق ملائمت و عذاب آخرت باشد و نهی تنزیه ان باشد که بازتاب ان از ان
 مستحق که در ان باشد از خود و قیامت کرده باشد اما ان مستحق ملائمت و عذاب
 و عذاب آخرت نباشد پس ادم ترک ان درخت کرد و بود مستحق زیاده از الطاف
 و ثواب شده بود و چون نکرد نگوینا مستحق عذاب نشد و ان اگر چنین بوده باشد
 و می از مخالفان بوده باشد حقتعالی میفرماید نگوینا من الظالمین جواب قلت که
 ظلم و منع شئی در غیر مو منع خود و واقع شود یعنی نهاده ان چیزی بود و نه در جائی خوا
 پس کردن چیزی در جائی تا که دن و تا که دن چیزی در جائی که دن و منع شئی
 در غیر محل باشد پس سنتی که ترکش کنند و منع شئی در غیر مو منع یا ترکب کرده
 شدن و ان از اجتناب تا که دن بهمین حکم دارد پس یعنی من الظالمین این
 که از انکسان باشد حظ نفس خود و از ثواب کم کرده اند و ایضا گویند و میگوید که ادم و حوا
 ترکب مند و بی کرد باشد پس چرا گفتند من بتنا ظلمنا انفسنا و ان له نفس و نگو
 ترجمتا نگوینا من الظالمین و میگوید ترکب مند و بی کردند ایشان و گناه بود
 جواب بدانکه ایشان اعتراض آوردند بظلم بر نفس خود و بخشش خواستند و امر
 طالبیدند از خداوند دلالت نمیکند بگناه زیرا که ظلم بعضی نقصانست و قیامت منفعت
 که از ایشان شد و رحمت و غفران طلبیدن عیبار است و بدان مستحق ثواب کردن
 این دلیل نیست که کنه بوده باشد و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است
 انی استغفر الله فی کل یوم سبعین مرة و رسول را هیچ گناهی نبود و دیگر طاعت این

و اولیا آنست که طاعت بسیار نمودند و اندک راند و اندک ترک ادائی را آن و عظیم راند اگر
 چه از ایشان هیچ گناه نبود و نیز از ایشان که نعل و مسکنت خود را بجهت خواران
 پس احترام ایشان بظلم و استغفار ایشان دلیل بر کثرت گناه و اگر ترک نمی کرد چه
 آدم را عاصی و نافرمانی خوانند و خدا نمی آید و میفرماید و بعضی از آنها مرتبه فوقی
 جواب گویم بدان اسی قائل اکثر آیات قرآنی بقول رسول خدا اهل بیت امی
 مؤکلت و بقیه هر آن توان علم کرد و بدان که حصیان من لفت است و چنانچه
 واجبات باشد و مستند آیات نیز باشد و در ادواب نیز باشد و اما من لفت مستند
 و آداب... مستحق ملامت نباشد و عقاب نیز نباشد و خواریت و سایه بعضی گمراهی
 نباشد یعنی خبیثه و بی بهره ماندن است یعنی من لفت آن گروه که ماسور شرک آن
 فرمودیم و از ثواب آنچه بایشان داده بودیم بی بهره ماندن از او ضایع شد و اگر کسی
 پس چرا ایشان را بر همه کرده از بهشت بیرون کرده - بر زمین زرت و در جواب گویم
 که آدم را از برای خلافت زمین آفرید و چنانچه میفرمودی حیا علی
 الاارض خلیفه و اگر آدم از آن درخت تناول کرده بود و او را از بهشت بیرون
 کرده بود و بر زمین نفرستاده بود و از برای خدمت زمین پس بیرون کردن آدم را
 بنا بر صحت بود چنانچه در ویشی و در بخور می در حسب علمت سید مهند در
 سبیل عذاب ایضا قول جبر یا سنت چه میگوید که در باب نوح که وی و فرزند
 حق تعالی قوم او را بظلمت حقیقی قوم نوح را بظلمت و بعد از آن و نوح
 پشیمان شد از آن و دعا کرد و عا کر و ان او یا الله سال بود و ان یا الله سال و عا
 میگرد و میگریست و بعد از آن که یه کرون نام او را نوح نهاد و پیش از آن نام او عبدالله
 علی بود ای قائل فرود آمد این حیا الله جواب سید هم می گفتی و در تامل
 حیا جواب نقضی تو اگر نوح گناهکار بود خدا نمی آید و نوح را بظلمت میگرد و بظلمت
 خودش را ملامت میکرد و میفرمود چه قوم خود را از نوحین کردی من را عی نیست
 تا بعد جواب علی تو که نوح از روی پشیمانی خود را که تو اطلع و مسکنت نفسی بود
 بجهت آنکه خداوند شایسته و تعالی و عا می آید و از این جواب که در این جواب که

در این حکایت خلاف قرآن است که میفرماید یا نوح قد جادلتنا فانكشوت
 جدد الناقب ایل یا نوح سال غرق شدن نام و می نوح بود و کذب اقول
 شد تا آنکه کفایت نوح پشیمان شد از دعا کردن از دوا حال بیرون نیست قوم نوح
 اگر مسلمان بودند و نوح دعا کرد تا ایشان غرق شدند این خود کفر عظیم است که
 شیخ المسلمین دعا کند تا عالم را طوفان گیرد و چندین هزار مسلمانان بپاک شوند
 و اگر کافران باشند نوح دعا کند تا خور و بر بپاک و دشمنان خدا و رسول و خدای تعالی
 و رحمت او و آدم فرموده ان الله اصطفى ادم و نوحا و آل ابراهیم و آل
 عمران علی العالمین و حقیقت مذہب باین نوح من خرافات ثابت نیست
 و مانند این مهملات را بسیار شنیدیم از غیر شما بدانید که بنی امیه و اتباعشان بقرآن
 امر خلافت و امامت شده بودند بظلم و تعدی بآنکه ایشان را امر استحقاق آن نبود
 اکثر اوقات از ایشان ظلمها و فسقها بظهور می آمد از مسائل دینی و احکام قرآنی
 عاجز بودند این فعل عمر بود و بعضی اوقات با جنب امامت خلافت میکردند باز قطعند
 کرده اظهار جنابت میکردند و اوقات مست و پیهوش امامت کرده نماز صحیح را
 چهار رکعت میکردند و در مثل این افعال که از جمیع قیام ایشان اتفاق افتاد تمام
 موجب طلال مستمعدین و ناظرین میکرد و چون بعضی از اهل بیت با جمیع از اصحاب
 کبار که بصفت ایمان موصوف بودند ایشان را قنصحت و ملامت میکردند و اکثر خلایق
 ایشان را سرزنش مینمودند از برای دفع حالات از خود و اتباع خود این بهر کفر و تعدی
 را بخدا و رسول نسبت کردند و در جمیع مصوم مطهر اند هر یک را بمعصیتی و ذلتی و
 خطائی متهم کردند و بظلم هر قرآن عمل کرده و بر صحت تاویل فاسد حدیثی و نوح
 کردند و عقل بمیزان نقل نهادند جمیع آیات قرآنی را بر طبق احادیث موضوعه نقل
 کردند چون مردم مهاوت دفع شبهه نداشتند بیان طلب علم نمیکردند و بقلوب
 یا بمثل ان قیاس میکردند و قوت تمیز نداشتند میان طبع و هوا و میان عقل و فساد
 خدا نبود و ترغیب جاه و جداره حکومت و اعتبار پنج روز و شب ثواب الهی و عقاب
 سرمدی در نظر نیامد و بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از سال و دو

سال مذاهی و وضع کردند و مقلدان بنامی دین و ملت بر نشو و نما نهادند بر طریق
انصاف و ترجیح و طلب سعی نمودند و بدین قدر قناعت کردند و قوله تعالی
اِنَّا وَجَدْنَا ابْنَانَا عَلٰی اُمَمَةٍ وَاِنَّا عَلٰی اَشَارِهِمْ مَرْتَدُونَ در حقیقتی
جواب ایشان دادند و شما نیز داخل اند انتم و ابای و کیم فی ضلالت عین یعنی
بتعلم معلم قناعت کردند و از سر انصاف و تخصص حق نکردند که مذعوب معلم دیگر
چسبیت و چه میگوید تا موازنه کنند میان افوال و نظرشان و عقل بکافی طریق
اختیار کنند مع بذاهری و دعوی انا الحق میکنند شاید در این قول تعالی کل حزب
بِمَالِدٍ یَّهْتَمُّ فَرِحَ حَوْثٌ بِذَانِکَ حق جز یکی نباشد از این مذاهب و دلیل بدین ارشاد
تست از صاحب شریعت خاتم انبیاء محمد مصطفی استغفر الله عنقه
عَلٰی ثَلَاثٍ وَ سَبْعِیْنَ فَرَقَةً و احصل که ما ناجیه و الباقی فی النار یعنی پیغمبر
صلی الله علیه و اله فرمود و زود باشد که امتان من متفرق شوند بیفا و دوسه فرقه
یکی از آنها ناجی و باقی در آتش باشند یعنی از اصحاب گفتند یا رسول الله ان فرقه
ناجیه کدام اند فرمود آنچه من و اهل بیت من برانند و در اثنای ان فرمود و مثل
اهل بیتی کشل سفینه نوح من رگها نجات من تخلف عنها غرق بدانید
که جمیع امت و جمیع فرق مسلمین در این دو حدیث متفق اند و جمیع اهل بیت و
اصحاب رسول خدا نه معتزله بودند و نه حنفی بودند و نه شافعی بودند و نه مالکی بودند
و نه حنبلی بودند پس بلا شک فرقه واحده ان طائفه اند که رسول خدا و اهل بیت
اویند بجهت آنکه در مسائل اصول معتقد ایشان میان جمیع مذاهب است و هیچ
فرقه از این فرقه حل نمیتواند کرد الا این طائفه که پیروی اهل بیت اند بدانید که
روشن تر از این میکنم اینکه شما میگوئید و بیشتر از شما نیز میگفتند که جمله شقاوت
اشقیاء و کفر و فسق و غیره شر بتقدیر اراده الله است بنده را اختیار می نیست میخواهد
که اصلاح قبلیج اصحاب ضلالت که ظلم بر آل رسول کردند چون غصب امامت
و خلافت و غصب فدک و ایداد حضرت سیده النساء و اصحاب کبار و زهرا و اذن
جگر گوشت رسول خدا امام حسن و قتل سید شباب اهل الحبت حسین بن علی و

اولاد اطفال حضرت و باز گرفتن حصه خمس از اولاد رسول و صحابه با این
و برادر و واهی رسول خدا و اخراج ایاد و غفاری و ایاد و عبد الله مسعود
سوختن مصحف و سی و قتل عمار بن یاسر و چندین از اصحاب کبار و همچنین بر
کعبه انداختن و کعبه را خراب کرده و قتل مسلمانان و سید بن رسول خدا کرده و
هزار مومن را بواسطه محبت اهل بیت رسول در اطراف و اکناف قتل و کشتن
و چندین هزار فساد و ظلم و بدعت که از ایشان بوقوع آمده بود زبان از بیان و
تعداد و احصای آن قاصر است از این جهت اصحاب و محبان و شیعیان اهل بیت
رسول و مخصوصان و تابعان که بصفت ایمان موصوف بودند ایشان را در
میکردند بعضی خفی علی سرزنش میکردند بر افعال قبیحه ایشان طعن میکردند و سرزنش
کرد و تحریف از خدا و رسول و عذاب و نکال اخروی مینمودند ایشان برای
دفع علامت از اصحاب ضلالت و تنزیه افعال و کردار شیخین و باقی خلفای
بنی امیه و دفع مظالم و تشنج اهل عالم بر افعال ذمیه و کفر و بدعت ایشان این
معتقدات و بدعت با وضع نمودند و گفتند که بنده فاعل فعل نیست عمل فعل
تعالی است و خدا چنین خواست و چنین تقدیر کرد و در ازل ایستاد صاحب
معاصی برانگیخته کرده اند و معصومان را بجلالت کذب و فسق و چیزهای ناشایسته
تهمن ساختند و شمایز پیروی نمودید و مینامید اگر کسی گوید در انبیاء نبوت بود
امامت نیز شرط است باده عقلیه و مقتضای آیه و اذ ابلیس ابدا هم از آنجا که
فَاَمَّا هَٰؤُلَاءِ فَقَالَ اِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ
لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ یعنی خدا می آید برای ابراهیم را فرمود که من ترا امام
مردمان میکروانم ابراهیم و عا کرد و گفت از ذریه من هر که لایق امامت باشد امام
کرد ان الله تعالی نفی از امامت ظالم نمود و ظالم پیرو و قسم است ظالم بر نفس خود
ظالم بر غیر هر که از این ظلم منتفی باشد معصوم بود پس عصمت در امامت شرط
بود بمقتضای این الشِّرْكَ ظُلْمٌ عَظِيمٌ و مشرک تو پر کنند و لایق امامت نباشد
اگر کسی بر این اعتقاد بوده باشد و پیرا افغنی خوانید و قتل می را واجب دانید

والکن شما پیروی از شما می باشد سفت و عادی و خود را به هر وی سنت پیغمبر سنتی
شمار داده و این کج انبیاء را در هر جزئی شایسته و در هر کسی را این اعتقاد
نباشد و بهر انگیز می کند این اصل و اصل مطلب و نزاع ما در اثبات امامت است
لکن در این ضمن این مقدار در باب خطا و قدر و لزوم عصمت در انبیاء و اولیا
ایشان و عدم عصمت در ایشان ذکر کردیم و جواب با دلیل عقلی و نقلی و در بیان
ایات قرآنی بطریق تفصیلی و ادیم اما در اثبات امامت هم به طریق جواب دادیم
بعد از آن بآب میویم در این مختار است و علمای عامه اتفاق کرده اند که
در خلافت الی بکراهه غار و دلیل او را در این است که وی خلیفه و ذکر کرد
ما هم جواب را ان شاء الله تعالی خواهم داد و اول دلیل ایشان را ذکر کنیم باین معنی
که خداوند فرموده **اَلَا تَنْصُرُوْنَ** فَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ اِذَا اَخْرَجَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا
ثَانِي اَثْنَيْنِ اَوْ هَلَا فِي الْعَادَا اِذْ يَقُوْلُ لِصَاحِبِهٖ لَا تَحْزَنْ اِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا
فَاَنْزَلَ اللّٰهُ سَكِيْنَةً عَلَيْهِ وَاَتٰكَ دَجُنُوْدٌ لِّهٖ تَشَ وَاَمَّا و در اینها چند نصیحت
است اول آنکه همراه وی بار رسول بود که هر کسی را دوست می داشت آنکس
را میبرد و دوم آنکه حقتعالی وی را صاحب رسول خواند و سوم آنکه خدا
در رسول او را عز و نواستند و بدانند که دفع عز و خوف و بیم وی
گفتند ان الله معنا بلا غلط جمع گفت یعنی خدا با ما است پس پیش این بود که
خدا با رسول و ابوبکر بود و در این ایضاً نصیحت ابوبکر حاصل است
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ جواب بشنوید بدانکه این قضای که ذکر کردیم
عوام و خمر ان را پوشانیدید و الا کسی که بیده بصیرت بود یا شد انهارا نصیحت
نمیگویند بلکه کفر و زندقه گویند و اینست چند در باب اول ذکر شد و الان نیز جواب
میگویم بمقتضای آیه **طِيعُوا اللّٰهَ وَطِيعُوا الرَّسُوْلَ** ابوبکر امثال مر خدا و رسول نموده
است بجهت آنکه خدا امر کرد و رسول را که تو تنها بخار بر و ابوبکر تعقیب رسول کرده
رسول خدا نیز امر کرده بود که کسی از خانه های خود بیرون نیاید الان زود است
میاید بیانش اما تو گفتی که او را از همه دوستی داشت و الله تعالی نصیحت انبیا می کرد

اعتقاد بر این کرده اند غلط کرده اند الحاصل بدانید که جبرائیل بر تازل شد و گفت
یا رسول الله کفار امشب بقصد قتل تو خواهند آمد خداوند تبارک و تعالی میفرماید
که امر کنی امشب هیچ یک از اصحاب تو از خانهای بیرون نیایند و امر الهی چنانست
که علی بن ابیطالب برادر با جان برابر تو است و در جائی خود بخوابی که او همان
خود را برایتی تو خدا میکند دوست و خود بفلان غار شومی یا شرایط چند که مشهور
است چون شب نزدیک شد رسول خدا اصحاب طلبید و امر کرد که امشب هیچ
یک از اصحاب و اصحاب من باید که از خانهای خود بیرون نیایند که خلا و در این
مصلحتی است جمله خانها رفتند بعد از آن برادر خود را طلبید و گفت یا علی امر الهی
شرف نفاذ یافته که تو بر جائی من بخوابی تا من از سر کفار فارغ و محروس بودم
از شهر مکه بیرون روم و فلان غار روم این سخن بر آنحضرت دشوار نیامد و
از رگ محبت و اخلاص فرمود و هزار جان من فدای امر الهی باد بخصیص در آن
نفس رسول محفوظ ماند با وجود صغری سن خائف و حراسا نشد حضرت رسول
صلی الله علیه و اله او را در قتل گرفت و روی او را بوسید و کرد بسیار کرد و گفت
یا علی ترا بنده اسپردم و دمی را بجای خود و بخوابانید و رفت و پاره راه رفت دید
که شخصی از برابر آنحضرت میاید حضرت توقف فرمود چون نزدیک رسید دید که
ابوبکر است فرمود ای ابوبکر من حکم خدا را بشمارساندم که امشب از خانه نرو
خود بیرون نیاید چرا مخالفت حکم الهی کردمی گفت یا رسول الله و لم از برای
تو ترسان و حراسا بود و نتوانستم که در خانه خود قرار گیرم پیغمبر متحیر ماند
آنکه حکم الهی نبود کسی را بغار برد و همراه خود در ساعت رسید گفت یا رسول الله
اگر ابوبکر را واپس نمیکنی کفار او را گرفته از عقب تو بیا نند و ترا بقتل رسانند
پیغمبر صلی الله علیه و اله دید که دل او پرازد کفر و نفاق است او را بالضرورة با خود برد
تا غار داخل شد پس معلوم شد که تحقیق ابوبکر مخالفت خدا و رسول کرد از
خانه بیرون آمد پس شروع که بیان میکنم اجماع است که پیغمبر او را
بالضرورة با خود برداشت که مبادا بدست کفار گرفتار شود و این موجب

رسوایی رسول خدا بود و دیگر بدان که حضرت پروردگار نفاق ابی بکر و یارانیش را
 بر رسول خبر داده و از آنچه بعد از رسول واقع میشود نسبت باهل بیت او چون
 پیغمبر از ویست ایمن نبود و او را با خود بردند و گفتند لَوْ كُنَّا بِأَقْوَامِهِمْ مَا لَيْسَ فِي
 قُلُوبِهِمْ چندی آیات دیگر در باب نفاق ایشان نازل شده است و عبارت
 الاخری رسول مستثنی بود از جلیس و انیس و انس او یا حضرت پروردگار
 بود و جبرئیل انیس او بود و مجنون و لَمَّا نَزَّوْهَا شَهِدَ اَیْنِ مَطْلَبِ هَسْت اَمَّا اَنْتَ
 میگویند خدا و بر اصحاب رسول خوانده بخود صحبت است و این معنی شریف و فضیلت
 حاصل میشود و در آن صحبت هیچ مفسر از رسول خدا دفع نکرد و بعد از
 دین محاربه و مقاتله نه کرد و از هیچ رهگذر و اعانت رسول نتوانست کرد اگر
 بوده باشد چنانچه در قصص و تواریخ مذکور است از وی نیز واقع بوده است
 دیگر در قرآن صریح واقع شده است که کافر یا مؤمن صحبت می باشد و کافر
 را مصاحب مؤمن خوانده چند محل میفرماید قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ
 اَلْغَزَاتِ بِالَّذِي خَلَقْتَ مِنْ تَرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْقَةٍ ثُمَّ نَسَوْنَهُ
 رَجُلًا دیگر آنکه زن نوح کافره بود صاحب نوح بود و همچنین زن لوط نیز چنین
 بود و خرد نیز خوانده و این در میان عرب ضرب مثل شد که بشی الصاحب
 الحماس یعنی بد مصاحبی است خرسنگ اصحاب کفایت نیز صاحب ایشان بود
 و در غار نیز ابی بکر را ازین جهت صاحب شده باشد بادل نفاق با رسول
 همراهی کرد و فضیلت سیم لا خیر فی راسه و اید یعنی پیغمبر از غایت شفقست و
 مهربانی گفت نمکین مباش لا والله اول بگو ناله ابو بکر بر آنکه چه بود بجهت عدم
 طاقت بود یا آنکه شجاعت او نه بوده بود یا آنکه عدم شعور و پیری بود یا بطور ایمان
 بوده که رسول خدا را رسوا کند و اگر حزن و خوف ابی بکر طاعت بود پس حضرت
 رسالت آب او را از طاعت خدا منع کرده باشد یعنی نمکین اما خدا مکن بخود
 بالله ازین اعتقاد که پیغمبر صلی الله علیه و آله را از طاعت منع کند پس اگر
 حزن او معصیت بوده و خوف و بیم از سستی اعتقاد عدم ایمان بخدا و رسول

بود پس اورا با معصیت ازین پیرایه چه حاصل شده باشد پیغمبر صلی الله علیه
 وآله طالب طاعت بود و است نه طالب معصیت بدانکه چون ابی بکر و اناس
 بر قلت صبر و عدم رضا کے اور بقضا و قدر خدا و عدم رضا را و بصیرت رسول است
 است که اورا اعتماد بر قول رسول نبوده چرا که در محل رفتن بجانب قاصد سوار
 اورا اعلام کرده که من بحکم الہی مترجم این غار شد اما محفوظ و محروس خواہیم بود از
 از شر اعدا و دیگر بقول شما که میگوئید کہ ابی بکر انیس و حبیب رسول بود و پیغمبر
 اورا از غایت محبت بغار برد پس ناصر و حافظ رسول الله بود و اگر ابی بکر
 به پیغمبر ایمان آورده و خدا نیکو داشت کہ مار پیاسے و کے نیش نرند و اورا
 نگاه میداشت چنانچہ پیغمبر را خدا نگاه داشت چون ابی بکر کے و انست
 کہ پیغمبر خدا بواسطه اشتغال من بحکم الہی بغار رفت کہ آن جراح فزع نمودند
 بود کہ پیغمبر را رسوا کرده بود و بلکہ غرضش از فریاد و جرح نمودن او آن بود کہ
 کفار مطلع شوند غایتش آنکہ امر الہی نبود و حقائق نگاه داشت از شریک
 باینکہ آمدند جمع کثیرے دیگر و غار و علامت پاسے آنحضرت بود و در غار
 با وجود آنکہ حق تعالی ویرا از شر اعدا نگاه داشت و اما فضیلت دیگر
 گفتید کہ رسول الله بای بکر فرمود ان الله معنا یعنی خدا حافظ ما است
 غرض رسول این بود کہ حافظ او تا سر نیست بتقدیر کہ شامل حال ابی بکر
 بود و با است نیز اورا پیغمبر فضیلت حاصل است چرا کہ در قرآن تصریح فرمود
 مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ سَرَّ أَعْيُنُهُمْ وَكَانَ خَشْيَةَ الْإِلَهِ
 سَادَ بَيْنَهُمْ وَلَا أَذْنٍ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرُ إِلَّا هُوَ معكم بما
 خداوند میفرماید نباشد از راز گوینده مگر آنکہ خدا چارم ایشان است و نہ
 گوینده پنج کس مگر آنکہ خدا ششم ایشان است و نہ کمتر ازین و نہ بیشتر
 ازین مگر آنکہ خدا با ایشان است و این آیه شامل جمیع کفار و یهود و ترسا
 و مؤمن و غیر ہم است پس ابی بکر و عثمان ویرا ازین چه حاصل است
 اسے فلان مثلا شخصی را توائے مثل اسب یا اشترا یا خر کے از خوف خدا

و حرا میان پناه بخانه یا بوادی برود گوید که خدا یا ما هست و مارانگاه تواند
 داشت در این منزل یا در وادی یعنی مرا و حیوانیکه با من هست
 آیا آن حیوان را چیزه حاصل است یا فلان متوقعه باشد که هنوز مطمان
 ابو بکر در آیه غار پیشا رست از همه رسوا تر و بے بهره تر بود و از زبان
 این آیه است **وَ أَنْزَلَ اللَّهُ مَكِّيَّةً عَلَيْهِ** این تفسیر راجح است
 بحضرت رسالت است که ضمیر واحد مذکر و مجرور است و این دال است
 بر اینکه نزول سکینه بر ابو بکر نشده است او از این بے نصیب است
 و اگر بر او نازل شده بود می بایست میفرمود که **وَ أَنْزَلَ اللَّهُ مَكِّيَّةً**
عَلَيْهِ ما بوده باشد کلام حکیم لغو نیست بجای **تَنْزِيلُهُ** استعمال نماید بلکه
 در میان تمام فصحا و بلغا و در میان علمای صرفیون و نحویون و منطقین
 و اصليون اتفاق کرده اند که این دال است بر کفر و عدم ایمان ابلی کریم
 اینکه حق تعالی در دو موضع اخبار فرموده در قرآن که بر حضرت رسول خدا
 نزول سکینه شد اول در این آیه که گذشت در غار بود و دیگر در غزوی تبوک
 چون لشکر اسلام شکسته شدند ابو بکر و عمر و عثمان و بسیاری از صحابه گریختند
 و رسول خدا را در میان کفار گذارند **إِلَّا حَضَرْتَ** امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
 و هفتاد و نه کس دیگر از صحابه و انصار رسول که فرار نمودند و در ملازمت
 امیر المؤمنین پاسبی و مریدان و میدان قتال و جدال محکم کرده بودند
 اندر جان گذشته و غزوات بمقدیم رسانیده و خدا را تعالی فرموده است
وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ و یوم حنین اذ انجسکم
كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تَغْنِ عَنْكُم شَيْئًا وَ ضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ ضِيقًا
وَ جَبَّتْ أَيْمَانُكُمْ وَ لَيْسَ بِكُمْ مَدَدٌ **يَزِيدُ** **إِنَّ اللَّهَ سَكِينَةٌ** **عَلَى رَسُولِهِ**
 و علی المؤمنین اے قائل فضائل چون در روز حنین با حضرت رسول
 علیه السلام و اگر مؤمنان همراه جان علیکم بر رسول شد و در غار غیر از ابو بکر
 دیگر همراه نبود و از مؤمنان و فرمود **وَ أَنْزَلَ اللَّهُ مَكِّيَّةً عَلَيْهِ** و

ابو بکر را ایمان بود بخدا و رسول میبایست که جاے ضمیر مغر و تشنه بود و باز
 یعنی علیهم السلام بیاید گفت پس چه حزن و تر لزل و سس و رخا و مطلق محبت
 بود و است پس او را از آیه غار هیچ نصیب نبود و یا شد بلکه عدم ایمان
 و سس ثابت است و این نوع فضیلت را که از و کفر ثابت میشود و دیگر
 فضا علی که نقل می کنند در رشته کشیده بلباس فضا کل در نظر اهل عالم معلوم
 میسر و امید و احادیث موضوعه را در زبان خلافت انداخته اید و انفعلیت
 جمیع فساد و فجاء بلکه اشد کفار را بر معصومان خاندان ثابت میکنند و علی
 بن ابیطالب صلوات الله علیه که جان خود را فدای رسول کرده بود
 و بجای آنحضرت خواب کرده و تا کفار ویران بجا که رسول بقتل رسانند
 و حضرت پروردگار مباحثات میکند: جمیع ملائکه آسمان و زمین و میفرماید
 که من بجا آورده و اوم در میان شما هیچ یک از شما هست جنان خود را
 فدای و نثار جان بر او کردند از هیچ یک جواب نیامد امر الهی شد که
 بروید بنشینید علی بن ابی طالب را جان خود را فدای جیب من و رسول
 من کرد و ملائکه گروه گروه بامر رب العزّة فرو آمدند و زیارت علی بن ابی طالب
 میکردند و صلوات بر او میفرستادند و دعا بر او میکردند و امر الهی شد
 که جبرائیل و میکائیل بر بالا سر و پائین پائین علی ساکن شوند و آنحضرت
 را از شر کفار حفظ نمایند و این آیه در بین شب نازل شد و من الناس
 یشترون نفوسهم تا آخر آیه که در جمیع کتب شامس طور است و در تفاسیر شامس
 مکتوب چرا اظهار این نمیکند این فضا کل بیان و عیان نمیشود چون در
 شب غار حضرت امیر المؤمنین بجای آنکه پیغمبر خوابید و جان فدای رسول
 کرده بجان خود مضایقت کند و در فراش او قائم مقام بر اهل و عیال او بود
 در جمع کثیر از اهل حرم و اسباب ایشان از شر و گوسفند تنها گرفته از که
 بیرون آورد و بدین رسانید و گروهی که قصد قتل و غارت بر سر راه
 ایشان آمدند و به یکس را بیاورده آن نبود که رشته تاری از ایشان برود

بصحت و سلامت بدینہ بر رسول خدا رسانید کہ راہا برگزیند بحجت
علی بن ابیطالب میگوشند و او بود کہ ایل و عیال رسول بدینہ رسانید
و صبح نیست کہ گویند ابو بکر مهاجرت از حجت آنکہ اللہ تعالیٰ فرموده
وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَلَدِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ
الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ و بدانکہ ہجرت رسول اللہ بحضرت
اللہ بود و ہجرت مومنان بحضرت رسول بود و ہر کس کہ ہجرت کند بر رسول
باید کہ ہجرت او بعد از حضرت رسول بود و چون ابو بکر بار رسول از مکہ بیرون
رفت جائز نیست کہ شریک رسول خدا شود در ہجرت او پس ابو بکر لو کہ و
ملازمت و متعبد بود بر رسول خدا و رسول واسطہ بود در میان او و اللہ
تعالیٰ و رسول متعبد بود باللہ تعالیٰ پس واسطہ و چون ابو بکر متعبد بود
بر رسول پس جائز نیست کہ شریک بودہ باشد در ہجرت و ہجرت محقق نمیشود
الّا بعد از ہجرت رسول و اگر کسی قبل از ہجرت نمودہ باشد یا او صادق
نیست کہ او را ہاجر گویند این بود جواب آیہ غار پس بدانید کہ چون
فرزند از مادر متولد می شود و تری بود است نہ سنی بلکہ پدر و مادر او مسلم و
اُستاد و او را مسلمان یا کافر یا ترسا یا مؤمن یا منافق یا غیر اینہا از غلاب
کنند ہر چہ او را اعتقاد باطل یا صبیح بود آثار اذعان گویند این از دو حال
بیرون نیست یا اینکه اذعان خود را حق تصور می کنند یا باطل بدان محکم
و بدان طرف میروند یا اینکه واند کہ اعتقاد او باطلست و تلبیس کند و حق را
پوشاند و مردم را بدان فرقہ بیندازد این ہر دو صنف در دنیا و آخرت باشند
یا ایہا الناس آیا نمیدانید کہ امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و اما و پیغمبر
نیست و دو فرزند ان و حسن و حسین فرزندان دختر پیغمبر است یا نہ آیا
پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ ہر جا براسے ہما و مہمورہ میشد از جانب خداوند و
امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ہمراہ و سہ بودہ یا نہ و بدو ان علی علیہ السلام
فتح میکرد یا نہ اگر بگویند نہ کردہ است این واضح است و تمام عالم و در

ملت منکر این مطلب بدیهی است و دیگر آیا مشهور نه شده است و در میان
 تمام مسلمین در جنگ احد جبرائیل از آسمان صدا میزد و که لا فنی الا علی
 لا سیف الا ذو الفقار و همچنین مشهور نه شده است برادر او جعفر
 چرا او را طیار گفتند بجهت آنکه در جنگ موطه دستهایش قطع کردند و عرض کردند
 خداوند عالم ویرا دو بال گرامت فرمود و همراه ملائکه آسمان پرواز می کرد و آیا
 علی بن ابی طالب و امام حسن و امام حسین و سلمان و ابی اذر و مقداد و همراه
 کبار دیگر همراه حضرت رسول بودند بلکه از اینها متابعت ابی سفیان آل
 سفیان گروه باشند و شما متابعت معاویه و عمرو عاص و انس بن مالک و
 عایشه و مثل ایشان میکنند و آنها هم ایشان منافقین بودند بلکه اشد کفایه
 اگر نموده باشد پس چرا حضرات حق پیر و خیر را از سر دادند و شهید کردند
 و تابوت آنحضرت را تیر باران کردند و حضرت امام حسین را شهید کردند
 در کنار فرات اینها همه ولایت بر حق و کفر می کنند پس شما متابعت قتاد
 و کفار میکنند آیا شما خبر دارید که حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
 و امام حسن و امام حسین و سلمان و ابی اذر و مقداد و یک طریقه الیقین
 دین پیغمبر صلی الله علیه و آله خلافت کرده باشند و لکن اکثر نقلها
 شما از معاویه و عمرو عاص و انس مالک و عایشه و مثل ایشان است
 بدستیکه در دست مرد ناحق است و باطل است و راست و دروغ
 است تا رخ است و منوخر است که دو گروه بر مخالفیت یک دیگر نزاع
 خلافت ثابت است بگوئید که ازین دو گروه کدام یک دروغ گفتند
 بر پیغمبر افتاد کردند و احادیث موضوعه را بربان خلافت انداختند
 قرآن را موافق احادیث موضوعه ساخته اند و حال اینکه صاحب
 شریعت میفرماید که حدیث از من بشما میرسد از چهار کس ایشان را
 بنجم نیست گفتند آنها چه کسانی بودند یا رسول الله فرمود که اول مرتبت
 منافق اظهار میکند یا نرا و تن مسلمانان داده و از خدا ترسد و هیچ کس

نذار و از دروغ گفتن بخدا و رسول اگر مسلمانان بدانند که او منافق است
 و بعد از دروغ میگوید بر پیغمبر خدا از قول او قبول نکنید و سخن او را باور
 نکنید لکن مردمان گویند او در صحبت پیغمبر بوده آنحضرت را دیده آنحضرت
 شنید پس آن حدیث و قبول میکنند و اعتباری نمایند و حال اینک اول
 بدانند و بر اتفاق او مطلع نشوند چنانچه حضرت پروردگار میفرماید و سوف
 یکنذ منافق را که اذ اَسْرَأْتَهُمْ نَجْبَلْتَ أَجْسًا مُّهِمًّا قَرَانًا
 لِّقَوْلِهِمْ لَقَوْلِهِمْ یعنی اسے محمد زمانیکہ بینی ایشان را یعنی منافق را
 خوش آید ترا تخلفی جہا سے ایشان را و اگر سخن گویند گوش کن سخن اسے
 ایشان را پس پیغمبر ایشان را شناخت و دیگر ایشان را شناسد چون ہر کس
 ایشان را نشناختند و قبول کردند سخنها سے ایشان را پس ایشان را
 بر سر مسلمانان حاکم گردانیدند و دنیا را بر ایشان واوند بدستیکہ مردمان
 تابع پادشاهان دنیا اندال کے کہ خدا اور انکاہ دار و ہمیں این بودیکہ
 قسم از ان چهار کہ گذشت قسم دوم از انہا کہ حدیث پروردمان
 میرسانند مردے باشد کہ سخن رسول خدا را شنیدہ باشد و یاد گرفتہ باشد
 پس در آن غلط کردہ باشد چیرا کہ یہ و نسیان از غیر معصوم متصور است
 آن شخص عمدتاً دروغ بر پیغمبر نگفتہ این حدیث درست است میگویہ
 کہ من چنین شنیدہ ام از رسول خدا پس اگر مسلمانان میدانستند کہ این
 حدیث غلط است از و سے قبول نمیکردند و اگر انرا نیز میدانستند کہ آن
 غلط است ہر اینہ انرا روایت نمیکردند بدانکہ قسم سیم از انہا کہ حدیث
 روایت کردہ است مردے باشد از ایشان کہ سخن از رسول خدا شنید
 باشد از چیزے کہ نہی کردہ و بعد از ان امر کردہ و آن شنوتہ یا پیغمبر
 حاضر نبودہ باشد و نمیدانند کہ امر کردہ است پس اول شنیدہ یا دگرفتہ
 و لکن منسوخ را شنیدہ و نمیدانند ناخ را اگر آن شخص میدانست
 کہ آن حدیث منسوخ است روایت نمیکرد و اگر مسلمانان میدانست

کہ این حدیث مشوخ است روایت نمیکرد و اگر مسلمانان میدانستند
 کہ آن حدیث مشوخ است قبول نمی کردند بدینکہ چہ از انہا کہ حدیث
 روایت کنند مردے باشد کہ دروغ نہ گوید بر سو خدا از ترس تعظیم
 بر سو خدا بیچ سہو و غلط نہ کردہ باشد در آنچه خدا و رسول فرمودہ اند
 زیادہ و نقصان بخشان روایت کردہ باشد و عالم بر ناسخ و مشوخ
 باشد پس بناسخ عمل کردہ باشد و مشوخ انداختہ باشد بدینکہ
 قرآن ناسخ و مشوخ و خاص و عام و حکم و تشابہ است حضرت پروردگار
 میفرماید مَا اَتِيَاكُمْ الرَّسُولُ فَاَنْذَرَكُمْ مِنْ شَيْءٍ فَاتَّقُوا اللَّهَ
 پس آنکس کہ مشتبہ شد بر او و ندانست کہ مراد خدا و رسول چیست آیا
 چہ کند پس گوئید بنا بر اقوال کدام طایفہ باید بنہاد و سخن کدام طایفہ
 باید عمل کرد و آنہا کہ حق تعالی بر یاقی ایشان گواہی دادہ اند کہ اِنَّمَا
 يَرْيَدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُكَمِّلَ
 تَطْهِيرًا با وجہ و طہارت و عصمت از اول عمر تا آخر عمرشان ہم
 محرم رسول خدا و صاحب مناقب و از خیر البشر بودند آیا بر روایت
 ایشان عمل اولی است یا از غیر ایشان بدینکہ اصحاب رسول را
 یا را سے سوال کرد و از رسول نبود و تحقیق و تحقیق و تحسین بر چیز
 نموانستند نمود و از برائے آنکہ اکثر اصحاب بر این قوت سوال نمود چرا کہ
 حق تعالی ایشانرا منع نمودہ از سوال چنانچہ فرمودہ یا أَيُّهَا الَّذِينَ
 آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ أُنْزِلَ لَكُمْ وَلَسْتُ بِأَعْلَمُ بِهَا
 آنہا میگوید ایان آوردہ اید سوال میکند از چیز ہائے کہ اگر سوال کند
 چیزی ظاہر شود کہ شمارا بد باشد چون آیہ نازل ترک سوال کردہ اند
 در باب آرزو بودند کہ اعرابی بیاید یا سائل بیاید سوال کند از
 بشنو و ندان پس بشنو کہ مولا کے من جعفر بن محمد صادق روایت
 میکند از جد خود علی بن الحسین او اند جد پدر کواری علی بن ابی طالب

امیر المؤمنین و امام المتقین و سید الاولیاء و المرسلین و ابی الامتیه المصطفی
 و وصی رسول رب العالمین علی بن ابیطالب علیه الصلوٰۃ والسلام فرمود
 با سلمان فارسی رضی اللہ عنہ کہ اے سلمان کہ ہر شب یکبار نزل و حضرت
 رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم او با من راز می گفت و من با او راز می گفتم و هر روز
 با او یک خلوت میکردم و جواب میفرمود مرا و هر چه می پرسیدم و می گفتم
 با و کے ہر جا کہ با و کے میرفتیم و ہمہ اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ با و یکس غیر از
 من چنین نہ کروہ بہت پیغمبر غیر مرا محرم راز نمیدانست و یکس نتوانست
 کہ بخیر از من کہ نزد او در خلوت راز گوید و بیشتر خلوت در خانہ من بود و
 ہر گاہ من نزد پیغمبر میرفتم در بعضی از منازل و کے خلوت میکرد و ہر گاہ
 من و زنان خود را و غیر ایشان را بر من میفرستادند و من با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
 و ہر گاہ او ہر گاہ خلوت در خانہ من می آمدند فاطمہ و فرزندان مرا می
 نیکو و بد و چندان سوال میکردم و یکس اطاقت جواب نمیداد کہ بہ حضرت
 اروے شفقت و مہربانی جواب من میفرمود و جبرائیل را بر من با و
 سخن می گفت و ہمچو سخن را از من پنهان می گفت با رسول خدا و من
 جملہ را می شنیدم و یکس دیگر را این میسر نبود و غیر از من و ہر گاہ سوائے
 من تمام میشد خود و ابتدا میفرمود پس هیچ آیت از قرآن مجید فرو نیاید است
 و هیچ چیز معلوم او نشدہ از حلال و حرام و امر و نہی و طاعت و معصیت
 کہ او را معلوم شدہ است الا کہ آنرا من تعلیم کرد و ہر من خواند و املا کرد
 و من بحفظ خود و تو ششم مرا تا دہل آن چیز کہ وظاہر و باطن آن و ہر من عیان
 ساخت و ہر چه او فرمود و یاد گرفت و ہمچو از آنہا فراموش نہ کردم و این حدیث
 در میان جمیع مذاہب مشہور است خصوصاً در کتب ابو حنیفہ و شافعی ہر کہ
 در میان تمام فرق مسلمین آشکار است و واضح است پس کیفیت احوال
 و اقوال و روایات اصحاب تفاسیر و احادیث را شنیدہ اید و درین زمان
 معتقدات چہاں گروہ نیز ہر گاہ شایان کہم پس بگوئید کہ اعتقاد شما کدام یک

موافق حق است و کدام یک باطل است بدانکه اعتقاد اجماع و آیه است که
 بر طریق ایشانند آفت است که خدا را حکیم و عادل و پاک و منزله میدانند و حق
 قدیم یا اوست نسبت میدهد همه عزتها را و حواله میکند او را عالم و قیام و بر
 همه چیز بیدارند و میگویند که حق تعالی قاعلی قیام نیست هر فعلیکه از او صادر
 میشود مشتمل است بر غرض و حکمت و ظالم نیست و تکلیف بالاطلاق نمیکند
 بنده خود را تکلیف کند به اختیار نه باضطرار و ثواب و پاداش ایشانرا بیک
 کرداری و عقاب و پدید کرداری و امر و نهی حادث است از برای
 آنکه امر بعد و محال است او قادر است بر آنچه بندگان قادر نیست و گویند
 که حق تعالی هرگز بجز و فسق بندگان ارضی نباشد و کفر و فسق و ظلم بقدر
 نیست یک ذره نکند چون بندگان کند زیاده از آن مزد و پاداش گویند که اینچنین
 او را بنیاد و دیدن و سراسر محال دانند و گویند که جمیع انبیاء را معصوم
 دانند از جمیع کبایر و صفایر و سیئات و نیایان رواندار و قاعلی باشند که جمیع
 انبیاء و اوصیاء را خدا تعیین نموده باشند و هرگز وصی پیغمبر را از امت تعیین
 نه کرده باشد و هیچ پیغمبر را بجز وصیت از عالم دنیا شرفه نباشد و گویند که هرگز
 افضل انبیاء و وصی او حکم الهی پیدا و عیسی است و خدا او را تعیین نموده است
 و آیات قرآن شاید است و پیغمبر صلی الله علیه و آله در حدیث ائمت را اختلاف
 و وصایت و امامت و وصیت فرمود و حکم الهی علی ابن ابیطالب علیه السلام
 معین کرد و قائلان که خلفا حضرت رسول روانده اند و جمیع معصومان اند و هر
 اند حکم نص قرآنی و صاحب معجزه و صاحب علم لدنی و جامع جمیع علوم
 از موفّق و مخالف بر یکس انکار عصمت و طهارت و علم و شجاعت و زانیت
 و کرامت و قرابت ایشان نموانند که و مشایخه ایشان قبله حاجات است
 آنکه مطیع ایشانند حکم خدا و رسول ناجی و رستگارند و مشایخه ایشان ملعون و مردود
 و است کفار است و گویند که عالم از لطف پرور و کار خالی نباشد بایر امام معصوم
 باشد و مخصوص در آن باب از ادله عقلی و نقلی کتاب یا ساخته اند و گویند

اجتماع که مخالف نفس بود باطل و بطل اعتبار هست و اینها را قتل و قتل را اختیار
 میکنند هر که بکشد طهارت باشد و بکشد و غسل نکند و مثل ابو حنیفه گویند
 که هر دو دوست بودند و در حال ایستادن یسیر را دیدند ایضا بین الیوم
 و الیسار للفراج و مسح گوش و گردن را نمحشند باینها هر اختلاف
 حکم الهی است و یارانش میگویند و غایب است معنی بدانند و بسم الله
 از سوره فاتحه بخوانند و معنی فاتحه را بفارسی بجا آورند و بجا است سوره
 دو برگ سبز بگویند سجده و رکوع و قیام و قعود و بطلان رسول خدا را از طهارت رسول
 و اصحاب کبار مثل سلمان و ابی ذر و مقداد و بجا آورند و بجا است سلام بر انبیا و
 ملائکه یا و خطا نکنند و اینها مذکور است و اینها را بجا آورند و بجا است اندک از
 باطل نمیدانند و لکن خدا و رسول حرام و باطل فرموده است و بدعت در دین
 است و همچنین گوشت خرگوش مستحضر را حلال نمیدانند است سنگ بخل احسن
 است بد باغی پاک ندانند و شراب نوشیده را حلال ندانند بطریق قبیح
 شقوقار را حلال ندانند و در نماز هر فاسق و فاجر را این است ندانند و معصوم
 حج و منتهی سار اینها یک فاسق از من و معطل و ضایع گذارند و مثل شافعی هم
 گویند که حد ساقط میشود از کسی که عقده کند یا با خود و یا خواهر خود و اگر چه دانسته
 باشد و بگویند بر کسی که در لغافه حریقه بپایند ذکر خود را با ما و خود جماع کند و
 لواط کند و احد نیست اینها همه مذکور است شافعی است اگر خرد و گاو و سنگ
 باشد این مذکور است قبول خواهر و شوهر و شاقول سنگ کنیز پس شاید ترا در کواکب
 و غریبها بشنید چیزی که واضح باشد منکر شود قیاس علی نماید اول کسی قیاس
 نمود البتس بوده است گفت انا خلیف من الله خلقته من ناس و
 خلقته من خلق منی خلق منی خلق منی خلق منی خلق منی خلق منی خلق منی
 ابویوسف بعد از وی بود که مثلاً از عم ابو حنیفه بوده است و مساوی است شافعی
 لعین خود و بجهت لعن و عداوت امیر المؤمنین و ابو حنیفه و شافعی متابعت میکند
 ملعون خود و شافعی متابعت ابو حنیفه و شافعی میکند پس اختلاف و اختلاف

باشد که ناجیه آنکسان است اعتقاد بآن داشته باشند آنها را پاک و مطهر کند
 و واجب اطاعت بدانند و آنها است شفاعت کنند در روز جزا و آنرا
 کنند است مخالفان خود را و بگویند که صلوات بر اهل بیت رسول جانزین
 و بیروی سنت معاویه و نیزید ملعون نکند قول ابوحنیفه و شافعی و من بهم
 هم سنت معاویه و نیزید است آنها که گذشت بدعت در دین است و بدعت
 معاویه را قبول نکند و خدا فرموده هو الذی تصلی علیکم و ملتکته
 علی بن ابیطالب را امیر المؤمنین خوانده در زمان رسول خدا و سپس را امیر
 علی بن ابیطالب امیر المؤمنین خوانده بحکم آیه ایما ولیکم الله در زمان
 رسول ویرا ولی الله کرده است و ولی المؤمنین فرموده اند و صلوات بر ایشان
 فرستاده اند و اعدای ایشان را لعن جلی و خفی نوازش کردند و آیه ایما ولیکم الله
 لیدنحب عنکم الرحمن اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و
 یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم
 و ایضا آیه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین و ایضا
 ان الله اشترى من المؤمنین انفسهم و اموالهم بأن لهم الجنة و
 اینهم آیات در شان اهل بیت رسول نازل شده است و امیر المؤمنین صلوات
 و سلامه علیه با علو شان و کمال و رفعت و ابن عم و برادر بوده باشد که بنی
 او را به جمیع پیغمبران اولوالعزم برابر کرده است آیا شما هیچ شنیده اید که صد
 است چهار هزار تن از پیغمبران و انبیاء المرسل و اولوالعزم آنکه وصی تعیین
 نه کرده باشد از دنیا رفته باشد اگر شما جواب بگوئید بنا بر اینکه وصی تعیین کرده
 باشد آیا بحکم الهی بود یا اینکه از خود وصی و خلیفه تعیین کرده اند اگر بحکم الهی بوده
 باشد آیا روایید که پیغمبر با فصل انبیاء و رسل بوده باشد خدا را که او
 حفظ دین او و وصی تعیین نه کرده باشد چون نتواند بود که پیغمبر با امر کرده باشد
 از وصیت خود بے وصیت از عالم فنا بعالم بقا رجعت کرده باشد از برای حفظ
 دین است خود و وصی و خلیفه تعیین نه کرده باشد پس پیغمبر باید که باشد که کل

شود اما منتظر را که همه آنها را و زینها تحمل آن نمیتوانست کرد و چنانکه شما هم میدانید
 پیغمبر ما خاتم انبیا است و اشرف مخلوقات است بگوئید که امام چه چیز است
 و کدام امام است که ابراهیم خلیل بود و است و گفت ای جاعلک للناس
 اماما و دیگر میفرماید و جعلناک اماما یکتا علی الناس و جعلناک
 دیگر میفرماید و جعلناک اماما یکتا علی الناس و جعلناک اماما یکتا علی الناس
 و امام دوزخیان یعنی آنها یک مردم را بخوانند بجهنم و گوی مردم نمیدانند که نشان
 امام متقیان کدام است و چه چیز است و امام است از پیغمبر یا ذل خدا برسد و او
 را وصی خود گوید و اندایا وصی پیغمبر را باید که از نسل ابراهیم بوده باشد و آبا و اجداد
 او بزرگ قوم و شرف باشند و هرگز نیست را نیز ستیده باشند و با طهارت متولد
 شده باشند و درستی ایمان و نور و علم و قوت نفس و معرفت اسرار حق و ادب
 و اخلاق پسندیده و معرفت مبدا و معاد و سیاست شریعت و صبر نمودن
 و حلم و مداومت بطاعت و دوری نمودن از شهوات و پاکرم و سخاوت
 و علم و شجاعت و عصمت طهارت و حکمت و یاد نمودن بر کافران منافقان
 و ظالمان و جباران شرط است یا نه و گرامی بودن بر مؤمنان و متقیان
 و اشکالات قرآنی و تحقیقات فریقانی را از خبرنامه گذشته و آیتده خبر دهد
 خدا و رسول^۱ او را دوست دارند و چندین آیات قرآنی در او تامل شده
 باشد بزعم موافقان و مخالفان چندین از احادیث صحیح از پیغمبر و رحمت او فرموده
 باشد که مخالفان ناقل اند که در کتب ایشان مذکور و مستورا است و در
 جمیع وقایع دفع کفر و زندقه و لشکرنامه عظیم نموده باشد و یک ضربت او را
 رسول خدا با اعمال بن و انس برابر کرده باشد و پیغمبر او را ابن عم و برادر و نور
 چشم خود خوانده باشد با جماع امت چنین اولی است با امامت یا اینکه باید
 امامت بعد از چهل سال ترک بیت پرستی کرده با درگشت و خون اذخرو گشت
 خیزد که وریده شده باشد مدتی طریق عبودیت لات و عزیزی را طے کرده
 باشد بعد از آنکه از ترس شمشیر اظهار ایمان نماید و در بالا که منبر رسول خدا

بنشینند و از جواب زنی عاجز ماند و گوید که کلکم افقر منتمی حتی الخ
حتى البیوت و حال اینکه ابو یوسف بعد از ابو حنیفه نقل میکند که ما در آن
بارون در بقعه او مجلس بارون بودیم میباحثه مذہب شد ابو حنیفه گفت که
در تفاسیر علماء دیدم که در حجة الوداع رسول خدا در غدیر خم فرمود آمد از حضرت
رب العالمین این آیه بر او نازل شده بود یا ایها الرسول بلغ ما
اُنزل الیک من ربک رسول ترسیدند و میبردیم بعد از این آیه نازل شد
وَ اِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللّٰهُ یُعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ
بعد از نازل شدن این آیه آن حضرت دست علی بن ابیطالب را گرفت
منبر سے کہ از چهار شتر ساختہ بودند برآمد و گفت مَنْ کُنْتُ مِنْکُمْ فَاُولَئِکَ مِنْی
اللّٰهُمَّ وَاللّٰهُمَّ وَاللّٰهُمَّ عَادَ مَنْ عَادَ اَوْ اَنْصَرَّ مَنْ اَنْصَرَّ وَ اَخْلَصَ
مَنْ اَخْلَصَ اَوْ اَلْعَنَ مَنْ اَلْعَنَ مَعَهُ ذَٰلِکَ یُکَوِّدُ کَرَامَیْنِ وَ اَللّٰهُمَّ
نیکو حاصل ما این همه آیه عقلی و آیات قرآنی ایراد نمودیم و جواب دید
باز ہم میگوئیم کہ بعد از آن این آیه نازل شد در غدیر خم اَلیَوْمَ اَکْمَلْتُ
لَکُم دِیْنَکُمْ وَ اَنۡفَضَّتْ عَٰمِلُکُمۡ بِعَمَلِی وَ رَضِیْتُ لَکُمُ الْاِسْلَامَ
حَدِیثًا و در باب حدیث مَنْ کُنْتُ مِنْکُمْ سَوَّلَاہُ فَعَلِیْ مِنْکُمْ سَوَّلَاہُ
و دیگر چه میگوئید در آیه مَبَاهِدُ قُلْ تَعَالَوْا اَنْذِرْ اَنْفُسَکُمْ وَ اَنْفُسَکُمْ
نَسَاۤئِنَا وَ نَسَاۤئِکُمْ وَ اَنْفُسَنَا وَ اَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَغِیْ فَعْمَلُ لَفَنَہُ
اللّٰهُ عَلَی الْکَاذِبِ بَیِّنَ اَیَّامٍ و روز مباحثہ از مردان و زنان بغیر علی بن ابی طالب
و فاطمہ و حسن و حسین و دیگرے بپہنجا بودہ یاتہ و خدا یتقانی علی ابن ابیطالب
علیہ الصلوٰۃ و السلام را نفس رسول خوانندہ این مخصوص آنحضرت است
یاتہ آیا دیگر یا ہم نفس رسول خوانندہ سوال دیگر دارم آیا خلافت ابوبکر
صحیح امت بودہ است یا اینکه چند نفر خواص خود اتفاق کرده اند کہ بگویند
کہ اجماع صحیح است بودہ است این عین کذب است اگر میگویند کہ اجماع چند نفر
بودہ است این عین نقص است و اگر بگویند کہ خواص است از اہل علم

اتفاق کرو که اول دست بخت از دیگران این چنین شد اول کذب ثابت می شود
 چرا که غیر از ابی بکر متاع فیه بود که اعظم و افضل و اقدم و اعلم از جمیع اصحاب
 کسان بود از خواص اصحاب رسول در فضائل ایشان احوال و بیعت فرموده
 و مناقب ایشان اظهار نموده چه کسانی را از ایلست و بنی هاشم چه کسانی را
 که افضل ایشان بود و بکر بر جمیع مایان ثابت بود که علی بن ابیطالب
 و حسن و حسین و عباس و طلحه و زبیر و عمار و عبد الله بن عباس و عبد الله بن جعفر
 و سلمان فارسی و ایاد و مقداد بن اسود و عمار یا سر و جابر انصاری و ابی
 ایوب انصاری و عثمان بن ملعون و ابی و جابر انصاری و حذیفه الیهامی
 و ابی بن کعب و سعد بن عقیق و قیس بن سعد این همه افضل و اقدم و اوج
 از بکر بودند بیعت با و نه کردند پس چگونه اجماع جمیع است و اجماع اهل صل
 و التقدیر شده است بلکه اجماع چند نفر خردان و فتنان و کفار نشده
 اند و بنا گذشتند که از برای ایلست پیغمبر ظلم و تعدی نمایند و حق ایشان
 را غصب نمایند و دین را بدینا بفرورشانند بدانکه حضرت امیر المومنین علی بن
 ابیطالب با افضل بن عباس و جمیع بنی هاشم و جمیع اصحاب کبار
 بر پیغمبر و تقییل و تکفین رسول خدا مشغول بودند و اکثر از ایشان
 صحابه در تفرقه بنی ساعده تشبیه شدند و پیغمبر خود را ترک نمودند بکفر و کفر
 و نماز و خیر حاضر نه شده اند از برای خلافت علی علیه السلام که در مدینه و جابر انصاری
 رسید و دید که جمعی کثیر را از انصار متوجه شد سخن در میان ایشان دراز
 کشید که بایستی بگویم میگفت که دست دراز کن یا تو بیعت کن و کاسه ابوبکر
 بنمید و این میگفت بعد از من از عیال را از انصار گفتند که من از امیر و منکم
 امیر و سعد بن عقیق را از انصار بود گفتند دست دراز کن یا تو بیعت کنیم
 سعد مضایقه کرد و تجویز خلافت نه کرد تا بعد از مایل و پیاسه انصاریان
 را غنی شده بودند پس رش و بد که پدرش با امر خلافت را غنی شده است برخواست
 تمیز را بر پهنه کرد و بر سر پدرش آمد گفت چه حاجت است ترا بر علی بن ابیطالب

از آنچه واقع شده در غدیر خم بحکم الهی دست علی را گرفت حضرت رسول اورا
 بر شاکم و امام ساخت همه راضی شدند و یا و بیعت کردند و ویلالتیست که
 این زمان مخالفت میکنند امر خدا و رسول را پیغمبر امروز از میان شمارند
 است و الله اے پدر ترک معامله کن اگر نه سر ترا از بدن جدا میکنم چون
 این سخنان از پدر خود شنید پشیمان شد و استغفار نمود انصاریان دیگران
 را تکلیف نمودند عمر بر خواست و گفت این هرگز نه شو و که و و کس ترک امر
 خلافت شوند و این امر شمشیری نشود و فی الحال شمشیر کشید بر سر ابی بکر رفت که سخن
 بسیار گو دست و راز کن تا بیعت کنم در آن حال فی الفور عمر ابی بکر بیعت کرد
 بعد از و ابو عبید بیعت کرد و بعد از آن اصحاب ضلالت یک یک و و و و و
 آمدند و بیعت میکردند تا اینکه بیست نفر با و بیعت کردند بعد از آن عمر خطاب
 شمشیر کشید و یک یک از اصحاب میرفت بجز و قهرایشان را می آورد و بیعت
 گرفت تا سه روز بعد بمشوال بود و بعد از سه روز متوجه مسجد رسول خدا شدند و
 خواستند که رسول را از قبر بیرون آورند و بر او نماز کنند امیر المؤمنین علیه السلام
 بچوبی که دو سر از آسمان بود بر دست گرفته بر سر قبر پیغمبر استاده و فرمود که پیغمبر
 پیغمبر را بیرون آورید نمیگذارم تا آنکه کشته شوم یا شمارا بقتل رسانم معاویه بابا بکر
 گفت که ترک کن این معامله که من از پیغمبر شنیدم که گفت روزیکه مرا درم علی
 بن ابیطالب سرخی بر سر بسته باشد و چوبی بدین محضت در دست و و و
 باشد اگر از مشرق تا مغرب بر او حمل کنند غالب نشوند باذن الله تعالی حمدا
 بقتل رسانند چون معاویه این حکایت را گفت ترک این معنی نمود و و و و و
 آمدند و مسجد رسول خدا نشستند و علی بن ابیطالب با اصحاب کبار و چند مؤمنان
 دین دار و جمعی از کثیران بنی هاشم که تابع آنحضرت بودند از یک جانب نشست
 گفتگو دراز کشید علی بن ابیطالب بر ایشان جهتا گرفت و بر اے ایشان گفت
 پیغمبر خود را بگذاشتید بتغییل و تکفیر و پیغمبر او حاضر نشدید و امر کی حکم الهی را
 فرمان حضرت رسالت پناهی من مقلوب بود و منازعت کردید و مشورت طلب نمودید

فاسق خلیفہ از برائے رسول تعیین نمودید و در آن حال عثمان بن عفان و
 عبد الرحمن عوف باز ہرہ میآمدند و عمر و ابو عبیدہ برخواستند و گفتند ای بنی امیہ
 و ابو زہرہ بیائید و بیعت کنید با بکر ایشان در آمدند و بیعت کردند و ایشان
 جمعی بودند کہ عداوت ایشان در حال حیوۃ رسول خدا با امیر المؤمنین شہرہ تمام داشت
 عمر با جمعی کثیرے در آمد بر امیر المؤمنین با بنی ہاشم استاد و گفت بیائید بیعت کنید
 با بکر کہ اکثر مردمان بوی بیعت کردہ برخواست و دست بستمیش کرد و
 گفت و محاکمات یا بن خطاب علی بن ابیطالب را کہ برادر و ابن عم رسول
 است و عبد اللہ و عباس و رؤسائے بنی ہاشم و خواص اصحاب را بہ بیعت
 ابن قحافہ کہ از ازل الناس بہت دلالت ترا با بنی ہاشم نسبت بہت بانکہ
 خویشان رسول حاضر اند و جمیع شرایط خلافت و امامت در ایشان موجود است
 زہیر قصدان کردہ شمشیر فرو داد و بر سر عمر و عمر فریاد بر آورد کہ اے سلام کلی
 فریادم برس و سلام کلی از عقب زہیر در آمد و شمشیر از دست او در برد و
 عمر شمشیر از دست سلام گرفت قائم کرد و بنی ہاشم دست بستمیش با کردند و
 امیر المؤمنین ایشان را منع کرد و فرمود کہ ما را بغیر صبر علاج نیست پس چون
 امیر المؤمنین علی بن ابی طالب دید کہ منافقان بعضی با اختیار و بعضی بقتل
 و اجبار بیعت کردہ و بکر و خلافت کردہ و فرمود کہ اے جماعت مخالفت
 پیغمبر خود کردید و حکم الہی را معطل گذاشتید و من باین کار سزاوارترم از ابابکر و
 اولی ترم از جمیع شما و افضل و اعلم و اشجع و اتقی و از ہذا بعین میباشم و این کا
 حق نیست از خدا بہتر سید و از رسول جو ابدارید و حق من من و اگر دید بعد از آن
 عمر برخواست و گفت یا علی اگر ہمہ ما کشتہ شویم متابعت تو نمیکنیم و دست از تو بر
 نمیداریم یا بطوع و رغبت یا بکبر و قہر و امیر المؤمنین فرمود بخدا قسم از تو و از
 مردم باک ندارم ترا مثل عکس مردہ میدانم و اکثران بودے کہ پیش گرفته و حیثیت
 رسول خدا کہ امر الہی شد کہ شمشیر از نیام ورم مگرد و سہ موضع کہ اگر چنین نبود میگذاشتم

کہ یک تن از آدمیان را در روی زمین کا فر باشد بخدا نیکذاشتیم احدی را از اعدا
 رسول و آنانکه منافق بودند بر سوختند و نیکذاشتیم یکے از منکران ولایت خود را بر این
 شکایت میکنیم اندوه خود را بخدا و اگر نه این بود که باندک زمانے پر ایشان میکردم
 جمیع شمارا و نرم میکردم گردنهای شمارا پس ابوبکر و ابو عبیدہ ہر دو از جابر خواستند
 و گفتند یا بن عم رسول اللہ ما قرابت و فضائل تر از رفع نیکینیم الا آنست تو جوانی
 و از سق مبارک تویی و سہ مرحلہ طے کردہ ابو عبیدہ گفت یا ابوالحسن ابوبکر ہر دو
 ہست و از پیران قوم اند خدا ترانہ ہر دو اگر نہ این کار را بہ تو و اگر نہ خدا خوش
 باش فتنہ خفتہ را بیدار کن تو بیدانی کہ دہا عربان و غیر ایشان با تو چہ گونه ہست
 امیر المؤمنین فرمود کہ او محاجر و انصار از خدا ترسید و از پیغمبر اندیشہ دارید و خطی
 کہ از اہلبیت پیغمبر است از خاندان او بیرون میرید شما میدانید کہ ما اہلبیت
 پیغمبریم و ما درین کار اولی تریم خدا ما را باین کار مخصوص گردانیدہ است و درین
 حال بشیون سعد انصاری گفت یا علی اگر این سخنان انصار را شنیدے پیش
 از آنکہ بابی بکر بیعت کرد و نہ بیچکس با تو خلافت نکردہ بود و امیر المؤمنین فرمود کہ شما
 حلال استید کہ در روز قیامت نزد رسول خدا چہ حاجت مے آورید بخدا سوگند میدم
 کہے را کہ روز غدیر خم از رسول خدا شنیدہ باشید مَن کُنْتُ مَوْلٰیہ فہذا علی
 مَوْلٰیہ اللہمَّ وَاٰلِ مَن وَاٰلَہٗ وَاَعَادِہٖ مَن عَادَہٗ بِرَحْمَۃِہٖ وَاٰلِہٖ وَاَعَادِہٖ
 بن ارقم کہ یکے از دشمنان اہلبیت رسول و امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
 بود ہست و از روایت میکنند کہ زید بن ارقم گفت در این حال دوازہ نفر از
 مردان بدوی برخواستند و گواہی دادند و گفتند کہ ما در غدیر خم شنیدیم رسول خدا
 بر منبر برآمد یا علی دست ترا گرفت و از جمیع خلائق فرمود کہ مَن کُنْتُ مَوْلٰیہ فہذا
 علی مَوْلٰیہ اللہمَّ وَاٰلِ مَن وَاٰلَہٗ وَاَعَادِہٖ مَن عَادَہٗ وَاٰلَہٗ وَاَعَادِہٖ بکر بیعت
 کردہ بودند عمر خطاب دید کہ نزدیک رسید با علی بن ابیطالب بیعت کنند مجلس را
 بر ہم زد و خلائق را پراگندہ کرد و روز دیگر دوازہ کس از اصحاب کبار با یکدیگر گفتند
 کہ چون ابوبکر بر منبر رسول آمد اورا از منبر پراگندید بعضے گفتند این نشاید کرد تا

عبدالله و عامر بن کویره و معاویه بن ابی سفیان و یزید بن معاویه و عمر
 بن سعد و ابن مرجانه و لدا الزناد ملعون و مروان بن الحكم الملعون و باقی
 بنی امیه ملاعین که امامان شمایند آیا پیروی نمودن این طائیفه اولی است
 یا آن گروه که اول ذکر شد و بر قول این طائیفه اعتماد بیشتر است یا آن کسانی که
 در اول ذکر شد بدانکه مخالفت این دو طائیفه بر جمیع امت ظاهر است و از
 روز وفات حضرت رسول خدا تا حال آیند و طائیفه قصد قتل یکدیگر کرده اند و در
 افعال و اعمال و عبادات و اعتقادات و مخالفت آیند و طائیفه ثابت است
 و این زمان بگویند که ازین دو طائیفه کدام بر حق است کدام بر باطل جواب
 بگویند و تمام علماء و فقهاء و بلغا خاصه و عامه مطلع اند در جمیع عالم اگر
 بگویند که طریق ایللیت رسول و معصومان و خاندان کبار باطل است کفر شما
 ثابت میشود و مگر قرآن میشود و اگر بگویند که طریق ابوبکر و عثمان و اتباع
 ایشان باطل است پس مذہب و ادعای شما باطل میشود و تفسیر و بطلان
 مذہب خود می کنید پس معین و معلوم گشت که حضرت علی بن ابیطالب صلوٰۃ
 الله و سلامه علیه و یازده فرزندان طاہرین او امام و جانشین و وصی پیغمبر صلی الله
 علیه و آله میباشند پس وصی پیغمبر صلی الله علیه و آله دوازده نفر اند و معین بنده
 است از جانب خدا و رسول اول علی بن ابیطالب بعد از و حضرت امام
 حسن و بعد از و برادرش حضرت حسین بعد از و علی بن الحسین
 بعد از و محمد باقر بعد از و جعفر صادق و بعد از و موسی کاظم و بعد
 از و حضرت مرضا و بعد از و محمد تقی و بعد از و علی التقی بعد از و حسن
 العسكري بعد از و مهدی آخر الزمان و آن بزرگوار غائب است بحکم
 الهی و یک زمانه خواهد رسید تمام عالم پر ظلم و جور خواهد شد و از ظلم و جور ظلمور
 گرفت بحکم الهی و تمام عالم پر عدل خواهد شد الخائضه اما الخاتمه در بیان بعضی
 از کلمات از زبان مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله و یک از ادعیات در میان
 مذہب جعفری مشهور است دعای مذہب است و آن دعا از ناحیه حضرت مهدی خاتمه

يرون آية ودر آن دعا فرموده که وجعلت أجر محمد صلوا عليك عليه وآله
 مودتهم في كتابك فقلت قل لا أسئلكم عليه أجر، إلا المودة في
 القربى وقلت ما سئلتكم من أجر فهو لكم وقلت ما أسئلكم عليه من
 أجر إلا ما شاء أن يتخذ إلى ربه سبيلا فكانوا هم السبل إليك والمسلك
 إلى برضوانك فلما انقضت أيامه أقام وليه علي بن أبي طالب صلواتك
 عليه ما وإليها هاديا إذ كانت هو المنذر ولكل قوم هاد فقال والملا أمامة
 من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه والضمر
 من نصره واخذل من خذله وقال من كنت أبا بديع فعلي أميره وقال
 أنا وعلي بن شجرة واحدة وسائر الناس من أشجار شتى وإيضاح بعدا من
 فرموده وأحله محل هرون من موسى فقال له أنت متى بمنزلة هرون
 من موسى إلا الله لا ينبي بعدى وزوجة ابنته سيدة نساء العالمين وأحل
 له من منجده ما حل له وسد الأبواب إلا باب شتم أودعه عليه وحكمه فقال
 أنا مديونة العلم وعلي بابها فمن أراد بحكمة فليأتمها من بابها ثم قال أنت
 أخي ووصي ووارثي لحكم من لحى دمت من دمي وسلك سبلي وحرك
 حرابي وألا يمان مخالط لحرك ودمك كما خالط لحى ودمي وأنت غدا
 على الخوض خليفتي وأنت تقني ديني وتبخر عداي وشيعتك على مبار من لول
 مبغضه وجوههم حولي في الجنة وهم خيرائي وإيضاح رسول الله ولو لا أنت
 يا علي لم يعرف المؤمنون من بعدى وكان بعدد هدى من الضلال ولولا
 من العمى وجعل الله المتبين والمرتبة المستقيم لا يبين بقرآني في رهم ولا سألقة في
 دين ولا يلحق في متبقة من مناقبه يجذ وخد والرسول صلى الله عليه وآله وإليها
 على التاويل ولا تأخذ في الله لومة لائم قد وتر فيه صناديد العرب وقتل
 أنطا لهم وناوشت حجابهم فاودع قلوبهم أحقادا بدرية وخيبرية وخصية وغير
 قاضيت على عدا ربه وأكبت على مبارزته حتى قتل التاكين والقاسطين والمارقين
 ولما قضى نجبته وقته أشقى الأتقياء من الأولين والآخرين *